

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرحی بر

دعاهای روزانه‌ی

حضرت زهرا (س)

صفایى حائرى، على، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸، شارح.
 شرحى بر دعاهاى روزانه حضرت زهراء(س) / على صفایى حائرى - قم: انتشارات
 ليلة القدر، ۱۳۸۸
 ۱۲۰ ص.
 ISBN 978- 964 - 7803 - 18 - 2
 ۱۳۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

این کتاب شرحی بر صحیفه الزهرا می باشد.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. صحیفه الزهرا - نقد و تفسیر. ۲. دعاها.

الف. فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. صحیفه الزهرا. شرح. ب. عنوان. ج.

عنوان: دعاهاى روزانهى حضرت زهرا(س). د. عنوان: صحیفه الزهرا. شرح.

۲۹۷ / ۷۷۲ BP ۲۶۷ / ۱ / ف ۲ ص ۳۰۴۲۲۱۶

کتابخانه ملی ایران ۳۵۵۵۴ - ۸۲ م

فهرست

به عنوان مقدمه..... ۱۱

دعای روز شنبه

در طلب رحمت..... ۱۵

رحمت..... ۱۵

جلوه‌های رحمت خدا..... ۱۶

خزائن رحمت..... ۲۱

اثر رحمت..... ۲۳

رزق..... ۲۴

خصوصیات رزق..... ۲۴

وسعت رزق..... ۲۵



انتشارات ليلة القدر

شرحی بر دعاهاى روزانهى حضرت زهرا(س)

على صفایى حائرى (عین - صاد)

تهیه و تنظیم: مؤسسه‌ی فرهنگى تحقیقاتی ليلة القدر

انتشارات ليلة القدر ۷۷۱۲۳۲۸ - ۷۷۱۲۳۲۸ - ۲۵۱

نوبت چاپ: ششم

تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۸

چاپ: پاسدار اسلام

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۳۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۷۸۰۳ - ۱۸ - ۲

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ / نمابر: ۷۷۱۷۳۷۸ - ۲۵۱

﴿کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است﴾

۲۶	کرامت رزق.....
۲۹	منشأ رزق.....
۳۱	عنایت‌های نهفته در رزق.....
۳۲	احتیاج و فقر.....
۳۳	زیادتی شکر.....
۳۴	عوامل زیادتی شکر.....
۳۵	شناخت وسعت نعمت و رحمت.....
۳۶	شناخت منعم.....
۳۸	زیادتی افتقار.....
۳۹	زیادتی غنا و تعقّف.....
۴۰	وسعت در دنیا.....
۴۲	استعاذه.....
۴۴	تفویض.....

دعای روز یکشنبه

۴۷	فلاح و نجاج و صلاح.....
۴۷	مفردات.....
۴۸	فلاح.....
۵۰	نجاج.....

۵۱	صلاح.....
۵۲	مراحل و گام‌های سلوک.....

دعای روز دوشنبه

۵۷	عبودیت.....
۵۸	عبادت و عبودیت.....
۵۹	عوامل قوت در عبادت.....
۶۳	خاصیت دعا.....
۶۸	عبادت مستمر و بصیرت.....
۷۰	تأویل و تنزیل.....
۷۰	ظهر و بطن.....
۷۱	صراط و سبل.....
۷۳	رضایت و شکایت قرآن.....

دعای روز سه‌شنبه

۷۵	محیط‌ها و موضع‌گیری‌ها.....
۷۶	محیط غفلت.....
۷۷	موضع‌گیری.....
۷۸	محیط ذکر و موضع‌گیری.....

۷۹ محیط شکر و موضع‌گیری
۸۲ مغفرت و رحمت
۸۲ صالحات و حسنات

دعای روز چهارشنبه

۸۵ حفاظت و ستر
۸۷ شرط حفاظت
۸۸ وسیله‌ی حفاظت
۸۹ مورد حفاظت
۹۰ کیفیت حفاظت
۹۰ شرط ستر
۹۱ مورد ستر
۹۲ وسیله‌ی ستر
۹۲ از چه کسی می‌پوشانند

دعای روز پنج‌شنبه

۹۵ هدایت و تقوا
۹۵ فراز اول: هدایت و تقوا
۹۷ مراحل هدایت

۱۰۱ فراز دوم: بهره‌برداری
۱۰۲ فراز سوم: شرط بهره‌برداری

دعای روز جمعه

۱۰۵ خواسته‌ها
۱۰۶ قرب و جاهت و نجح
۱۰۹ رؤیت و لقاء و رضایت حق
۱۱۱ اخلاص و محبت
۱۱۴ غفران و مغفرت
۱۱۵ صلوات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به عنوان مقدمه

خدا را شکر که امسال را هم با یاد حسین^(ع) و ذکر او و در این شب‌های محرم دور هم جمع شدیم. همه کوچک و حقیریم ولی انتظاری که در دل‌های ماست این است که خدا این جمع گرفتار و غافل را با جمع واقف و شاهدی که در کنار حسین بودند و با آن جمع حضور و شهادت همراه کند. و از این جمع کوچک ما به آن جمع راهی پیدا شود.

من گاهی در این مجامع تأملی می‌کنم؛ آن هم با تنوع و شکل‌های مختلفی که دارد. آدم می‌بیند که حاصل جمع‌ها متفاوت است. گاهی دوستی را پیدا می‌کند، همزبانی را پیدا می‌کند، درد دلی را تخلیه می‌کند. گاهی حوائجش را پیدا می‌کند. گاهی خودش را پیدا می‌کند. گاهی با حسین پیوند می‌خورد و از خود و از دنیای خود می‌گذرد؛ مثل کسانی که به کوه می‌روند، عده‌ای دنبال فضا و تنفس خوبی هستند، گاهی علفی را جمع می‌کنند، معدنی را پیدا می‌کنند و عده‌ای هم توجهی برایشان می‌آید و فراغت بالی. و گاهی هم پاها شکسته می‌شود.

حرفم این است، در شب‌هایی که با هم هستیم، مسائلی را مطرح کنیم که بصیرت و توجهی را در ما بیاورد. تعلقی به ولی در ما بیاید؛ تعلقی که در لحظه‌های سختی و گرفتاری، در سخت‌ترین شرایط و هنگامی که خودمان را فراموش می‌کنیم، ولی را فراموش نکنیم و از اولیای خدا دست نکشیم تا از کسانی باشیم که وقتی از حضرت پرسید آیا راضی شدید؟ فرمودند: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»^۱ تو در بهشت هم جلودار هستی و پیشاپیش من وارد می‌شوی.

من در نظر دارم که در این شب‌ها از جملات حضرت زهرا(س)، یکی خطبه‌ی ایشان را که در مسجد مدینه خوانده‌اند مطرح کنم و با هم به آن پردازیم؛ چرا که برای حضرت سه خطبه ذکر کرده‌اند، یکی هنگام هجوم به خانه در دفاع از امیرالمؤمنین(ع)^۲ و دومی خطبه‌ای است که در مسجد مدینه خوانده‌اند و سومی را هم در جمع زن‌های مهاجر و انصار در مدینه ایراد کرده‌اند.

دوم: مقداری از دعا‌های حضرت در ایام هفته است که به آن اشاره می‌کنم، این طور نیست که بشود حق مطلب را ادا کرد.

ولی اعتقاد این است که در جمله‌هایی که خیال می‌کنیم باری ندارد و یافته شده، تأملی داشته باشیم. سؤال کنیم و زمینه‌هایی را فراهم کنیم. اینجاست که وقتی احساس می‌کنیم زیر همین کلمه‌های به ظاهر ساده این بار

۱ - بحارالانوار، ج ۴۵، ب ۳۷، ص ۲۱

از معرفت هست، تعجب می‌کنیم.

با توجه به مفردات و ترکیب‌ها و روابط و فضایی که جمله‌ها در آن شکل می‌گیرد، روشی به دست می‌آید که زمینه ساز تأمل در همین جملات به ظاهر ساده می‌شود. به خصوص آنجایی که ما برای متکلم احاطه‌ای، حضوری، دقتی و حکمتی را قائلیم، که آدمی روی کلمه‌هایی که می‌شنود به اندازه‌ای که برای متکلم آن حساب و دقت و حکمت باز کرده، به آن توجه بیشتری پیدا می‌کند.

بارها گفته‌ام، گاهی در میان یک مطلب از برداشت‌های خودمان و از آنچه که ما می‌فهمیم، حرف می‌زنیم، این برداشت‌ها مادامی که استناد نداشته باشد به ریش صاحبش بسته می‌شود. ولی اگر برایش استنادی پیدا شود و قواعد زبان، زمینه‌های خود کلام را انتظار داشته باشد، این مشکل را نخواهد داشت و بافتن نیست.

به هر حال مبنای من در گفتگوها این است که با خدا و اهل بیت و حاملین وحی مأنوس شویم. نزدیک شویم و عمق و زیبایی بیانات، کارها و سیره‌ی آنها را بفهمیم و از آنها الگو بگیریم. بتوانیم از آنها بپذیریم و خودمان را محتاج و مفتقر به آنها بدانیم.

الحمد لله هم خداوند عنایت‌هایی کرده و ما را با اهل بیت آشنا کرده و از جاری فضل آن‌ها بهره‌مند ساخته. باید از دریای محبت و عنایت‌های اولیای خدا به اندازه‌ای که می‌توانیم جذب کنیم، جرعه جرعه بنوشیم.

«الهِى أَنْتَ الْمُنَى وَفَوْقَ الْمُنَى أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُعَذِّبَ مُجِيبِي وَ مُحِبَّ عِثْرَتِي

بِالنَّارِ»^۱.

«الهِى وَ سَيِّدِي أَسْأَلُكَ بِالَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ وَ بِبِكَاءِ وَ لَدِي فِي مُفَارَقَتِي أَنْ

تَغْفِرَ لِعِصَاةِ شِيعَتِي وَ شِيعَةِ ذُرِّيَّتِي»^۲.

دعاى روز شنبه

در طلب رحمت

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي دُعَائِهَا يَوْمَ السَّبْتِ:

۱ - «اللَّهُمَّ افْتَحْ لَنَا خَزَائِنَ رَحْمَتِكَ وَ هَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَةً لَا تُعَذِّبُنَا بَعْدَهَا فِي

الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

۲ - «وَ ارْزُقْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقاً حَلالاً طَيِّباً وَ لَا تُحَوِّجْنَا وَ لَا تُفْقِرْنَا

إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ».

۳ - «وَ زِدْنَا لَكَ شُكْراً وَ إِلَيْكَ فَقْراً وَ فِاقَةً وَ بِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَ

تَعَفُّفاً».

۴ - «اللَّهُمَّ وَسِّعْ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا، اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَزُولَ عَنَّا وَجْهَكَ

فِي حَالٍ وَ نَحْنُ نَزْغَبُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعْطِنَا مَا

تُحِبُّ وَ اجْعَلْهُ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

رحمت

قسمت اول دعا راجع به رحمت خداوند است و آن هم خزائن رحمت او و

۱ - بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۸، به نقل از البلد الامين، ابراهيم بن على عاملی كنعمی

۱ - بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۳۹؛ صحيفه الزهراء، ص ۱۹۸

۲ - صحيفه الزهراء، ص ۲۱۰

آن هم فتح و گشایش این خزائن و یکی هم اثر این خزینه است. خزینه‌ی رحمت و گشایش رحمت الهی چه آثاری دارد؟ چگونه رنج را از ما برمی‌دارد؟ در مورد رحمت این نکته را بگوییم:

من نمی‌دانم شما در زندگیتان دنبال چه چیزی بوده‌اید، اما حقیقت رحمت در این معناست که تو به حالتی می‌رسی که دیگر رنجی نمی‌بینی و خیلی می‌ارزد که آدم روی پشت اسب‌ها و شترها ران صاف کند و استخوان بساید تا به یک حقیقتی برسد که رنج‌هایش را از دست بدهد و حتی در متن بلاها و گرفتاری‌ها راحت باشد و رنجی نداشته باشد.

جلوه‌های رحمت خدا

رحمت خدا، نموده‌ها و جلوه‌هایی دارد. آشکار است. من در لحظه لحظه‌ی زندگی‌ام شاهد جلوه‌های رحمت حق و عنایت‌ها و محبت‌های او بوده‌ام از داستان خودم گرفته تا پسر و پدر و مادرم و هزاران داستان دیگر.

یادم نمی‌رود جوان بودم و حدود بیست سال داشتم که مادرم را - خدا رحمتش کند - در بیمارستان مدائن تهران بستری کرده بودم.

فقر و بی‌پولی و گرفتاری به جای خود، شرایط آن موقع هم به جای خود. مریضی ایشان حدود ده، پانزده سال ادامه داشت؛ اما آخرین مرحله‌ی زندگی ایشان که ۶ ماه آخر عمرشان بود، سکسکه‌ی مستمری پیدا کرده بودند. سکسکه‌ی چند دقیقه‌ای انسان را بیچاره می‌کند، اما والده مدام سکسکه

می‌کردند. قبلاً ایشان را معاینه کرده بودند و گفته بودند رماتیسم دارد. بعضی هم می‌گفتند مربوط به اعصاب است و عده‌ای هم گفته بودند به هیچ کدام از اینها مربوط نیست، بلکه به خاطر غده‌ای است که در نخاع ایشان وجود دارد. خلاصه بنا شد که ایشان را عمل کنند. بعد از عمل ایشان را به تخت بسته بودند و سرشان را هم تراشیده بودند. وقتی که به هوش آمدند، مدام ناله و فریاد می‌کردند. مدام گریه می‌کردند و مرا قسم می‌دادند که بازش کنم. برای من خیلی سنگین بود. حدوداً ۱۴ ساعت مدام ضجه می‌زدند تا اینکه اوائل اذان صبح بود که از نفس افتادند و بیهوش شدند و تا حدود غروب همان روز بیهوش بودند. هنگام عصر برای نماز به مسجد رفتیم. بعد از نماز مدتی با یکی از دوستان در مسجد نشستیم که دلم شور برداشت، وقتی که آمدم غروب بود. دیدم نفس والده عوض شده. حس کردم که رفتنی هستند. در حالی که دکتر ایشان به من گفته بود شاید بیماری ایشان ۲۰ سال دیگر هم طول بکشد و خیلی بد برخورد کردند. یک ساعت بعد هم ایشان فوت کردند و از دنیا رفتند. خدا رحمتشان کند. بعد از فوت ایشان تنه‌های تنها بودم. حرکت کردم تا بیایم به سمت امام حسین، بعد هم دولت آباد؛ که در هر دو جا بستگانی داشتم. حال خوشی داشتم. دو سه شب هم بیداری کشیده بودم و متوجه نبودم که آمده‌ام و در صف اتوبوس میدان امام حسین ایستاده‌ام در حالی که پول هم نداشتم. آخرین نفری که سوار شد من بودم و ماشین هم پر شده بود و جا نداشت که مرد واسطه مرا فشار داد و پایین انداخت. ناگهان متوجه شدم سرم با چرخ

ماشین فاصله‌ای ندارد. خودم را به زحمت کنار کشیدم، بلند شدم و عمامه‌ام را که در نهر آب افتاده بود روی سرم گذاشتم. هنوز یادم نمی‌رود، آب از شیارهای گردنم تا نعلینم جاری بود. خدا شاهد است که آنقدر مست و سرشار بودم که رنجی را احساس نمی‌کردم. به قدری این صحنه برای من حامل عنایت و محبت خدا بود که باور نمی‌کنید! همه‌ی اینها برای توجه دادن و انصراف و شست و شو دادن من بود. تازه متوجه شدم که بی‌پولم. پیاده حرکت کردم و این مسیر را عاشقانه از ته سبلان (صبا) آمدم تا نظام آباد، از نظام آباد تا امام حسین، از امام حسین تا ژاله، از ژاله تا منصور از ته منصور تا دولت آباد. شاید تمامی این مسیر چشمم می‌بارید و دلم می‌جوشید؛ ولی هیچ سختی و رنج راه را احساس نمی‌کردم. آدم خیالاتی هم نیستم. کسانی که از نزدیک با من بوده‌اند، دیده‌اند که خیلی خشن و سخت‌گیر هم بوده‌ام، ولی انسان وقتی عنایت‌ها و محبت‌های او را می‌بیند، از رو می‌رود. این قدر عنایت و جلوه و این قدر لطافت و محبت و خبرگی که: «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ،^۱ سَمِيعٌ،^۲ مُجِيبٌ قَرِيبٌ».^۳ چقدر نزدیک است.

نمی‌دانم شما چه تصویری دارید؟ آدم گاهی رنج‌هایی را می‌بیند ولی همین رنج‌ها حامل عنایت و محبت خدا هستند؛ برای انصراف من، توجه دادن به من، شستشو کردن من است.

تعبیری است در دعا: «إِلَهِي تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ».^۱ وقتی می‌خواهی به کسی محبت کنی، آن طور که خودت می‌خواهی و با آن چه که می‌خواهی با او مهربانی می‌کنی؛ حتی با رنج‌ها و زمین زدن‌ها.

دوستان انسان، سلام نکرده‌اند؛ تو سرش هم زده‌اند، فحش هم داده‌اند، کتک خورده، تحقیر شده، نزدیکترین کسان او هم، به او توجه نکرده‌اند، این‌ها عین رحمت اوست. بارها گفته‌ام آدمی که رنجی می‌بیند، دو نگاه دارد:

یکی اینکه دیدی فلانی با من چه کرد؟ و یک موقع هم می‌گوید: دیدی فلانی این بود. وقتی ظرف تو می‌افتد و می‌شکند، یک وقت می‌گویی: دیدی شکست؟! یا اینکه می‌گویی: دیدی! شکستی بود؟ این نگاه دوم است که تو را به رحمت حق گره می‌زند و مست و مدهوش می‌کند. با این نگاه و درک مستمر از عنایت‌های حق دیگر مگر تو می‌توانی ضعف اعصاب بگیری؟! دیگران هر چه می‌خواهند اذیت کنند؛ ولی «عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفٌ وَ لِمَا فَسَدَ صَلاَحٌ وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ فَأَمْنٌ عَلَى قَبْلِ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ وَ قَبْلِ الطَّلَبِ بِالْجِدَةِ وَ قَبْلِ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ».^۲ تو بهره‌مند می‌شوی و قبل از بلاء، عافیت را یافته‌ای و قبل از ضلال و سردرگمی، به رشد رسیده‌ای. این‌ها رحمت حق است که ظهور و بروز دارد و این مهربانی و انس اوست که تو را رها نمی‌کند. دیده‌اید؟! آدم می‌خواهد با کسی حرف بزند و قضایا را برایش تشریح کند، مثل مباشر با اربابش، اصلاً نمی‌ایستد و توجهی نمی‌کند. می‌کشد و می‌رود و

۲ - بقره ۱۲۷

۱ - حج ۶۳

۳ - هود ۶۱

۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

۲ - مفاتیح الجنان، دعای مکارم الاخلاق

تحقیرش می‌کند. در حالی که دستش را هم به پشتش زده و او با ذلت دنبالش می‌رود و می‌گوید که چه شده و چه نشده. و ارباب اصلاً به روی مبارک هم نمی‌آورد. یک وقت هم کسی را به یاد می‌آوری، تنها توقف نمی‌کند، که می‌نشیند و با تو انس می‌گیرد و رهایت نمی‌کند. تعبیری در دعا آمده و ما به سادگی از آن می‌گذریم که «یا جَلِيسَ مَنْ ذَكَرَهُ»،^۱ «یا جَلِيسَ الذَّاكِرِينَ».^۲ انسان خدا را به یاد می‌آورد و او کنارش می‌نشیند و انس می‌گیرد و رهایش نمی‌کند، شوخی نیست، آن هم او؛ او که هستی با او به پا شده و مست از اوست.

باز هم قصه‌ای از خودم برایتان بگویم. امیدوارم که در این قصه‌ها، جلوه‌ها و عنایت‌های خدا را شاهد باشید. نه تنها قصه‌ای را که برای من اتفاق افتاده. جوان بودم، یک لباس و قبای نو و قشنگی را پوشیده بودم و از گذرخان^۳ می‌آمدم و خیلی هم لذت می‌بردم و سینه را سپر کرده بودم. ناگهان صدایی آمد. نگاه کردم دیدم یک چوب با میخ‌ش چنان قبای مرا کشیده و پاره کرده که هیچ طور نمی‌شود آن را پوشاند. خدا شاهد است این مسأله به قدری مرا متحول کرد و به من تعلیم داد و مبهوت و شرمنده ساخت، که گویی سر تا پای وجودم را محبت و عنایت خدا در برگرفته. به گفته‌ی پیر ری: به بیابان رفتم، عشق باریده بود، چندان که پایم در عشق فرو می‌رفت.

۱ - میزان الحکمة، ج ۳، ص ۴۴۵، حدیث ۶۳۸

۲ - مفاتیح الجنان، دعا بعد از زیارت امام رضا(ع)

۳ - نام محله‌ای در قم

خزائن رحمت

اگر نمود و ظهور رحمت حق را فهمیدیم، بحث بعدی خزائن رحمت است همان گنجینه‌های مستمری است که وجود دارد، همان معرفت و عنایت‌هایی است که در لحظه لحظه و روزهای ما پنهان شده و ما از آن‌ها غافلیم و باید آن‌ها را بشناسیم و از آن‌ها بیاموزیم، محبت‌ها و عنایت‌هایی که محدود نمی‌باشند و حتی در رنج‌ها جلوه کرده‌اند. این طور نیست که حتما پیراهن نو داشته باشی؛ چه بسا پیراهنت پاره شود و یا از بین برود.

باید خزینه‌ها و گنجینه‌های رحمت او را شناسایی و جمع‌آوری کرد و کلید فتح آنها را به دست آورد.

با این توجه، آن چه باعث تنزل و فروافتادن و گشوده شدن این خزائن است. دو چیز است: قَدَر و علم حق که: «وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ».^۱

قَدَر: اندازه‌هایی است که او می‌گیرد و اندازه‌های او به اندازه‌ی شکر من، سععی وجودی من، سععی صدر و بسط ید و گشایش دست‌های من است.

علم: همان آگاهی و احاطه‌ی اوست که محیط است بر تمام هستی و از ازل تا ابد یکجا در حضور اوست.

گفتم اندازه‌های او به اندازه‌ی شکر من و سععی وجودی و صدر و گشایش

دست‌های من است چون وقتی فقیر و محدودم و نمودهای رحمت او را جمع آوری نکرده‌ام، چطور گنجینه‌هایش را به دست خواهم آورد؟!

در تعبیر خیلی دقیق و لطیف، در روایت آمده: «با شکری که از اوائل نعمت می‌کنی، اواخر نعمت را به دام انداز!»^۱ یعنی رفتار و برخورد تو در شروع، با نعمت به گونه‌ای باشد که انتهایش را به دست آوری و نعمت برایت باقی بماند و مستدام، درست مثل شکارچی که به شکار پرنده‌ها می‌رود. اگر دقت نکند و تیر خطایی بیندازد، تمامی آن‌ها می‌پرند و شکارش بر باد رفته است. پس اندازه‌های او بر اساس اندازه‌های من است و محدودیت من است که محرومیت را به وجود می‌آورد، و گرنه اگر همینطور ببخشند، من غرق می‌شوم؛ از او کم نمی‌آید؛ «كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ آتَا قَيِّمُهُ»^۲.

این‌ها حرف‌هایی نیست که به سادگی بشود از آن‌ها گذشت، خیلی جای تأمل دارد. در این جمله آمده: «وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَا قَطْعَنَ أَمَلٍ كُلِّ مُؤْمِلٍ غَيْرِي»^۳؛ می‌گوید: امید هر کس را که به غیر من دل ببندد، قطع می‌کنم و می‌بُرم و بعد بیان می‌کند: اگر همه از من بخواهند و به هر یک به اندازه‌ی تمامی آن‌هایی که خواسته‌اند ببخشم. از ملک من کم نخواهد شد و کم نمی‌آید.

حتی در روایت آمده: یک عنایتی که شده، اگر بگویید، از دست خواهید داد؛

۱ - نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، اشاره به حکمت ۱۳
۲ - کافی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۳ - همان

یعنی خود گفتگوها، خود دل سوزاندن‌ها و به چشم و رخ کشیدن‌ها، در رحمت را می‌بندد و آدمی را محروم می‌کند. پس قَدَر و اندازه‌های او یک نکته بود. نکته‌ی دیگر، علم و آگاهی و احاطه‌ی اوست بر تمام هستی، که خزائن رحمتش و گنجینه‌هایش، همه یکجا از ازل تا ابد در حضور اوست و این فتح و گشایش مستمر برای کسی است که قدر و علم با او هماهنگ شده باشند.

اثر رحمت

پس از این مرحله، سؤال این است که اثر رحمت مستمر و مفتوح چیست؟ حضرت می‌فرماید: «هَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَةً»؛ به ما هبه کن، ببخش، نه در برابر چیزی، چرا که ما چیزی نداریم. فقیریم. به ما رحمت و محبتی داشته باش، که بعدها شکنجه ندهی، فشار ندهی و بر ما سخت‌گیری نکنی، آن هم در دنیا و عقبی: «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

ممکن است انسان ظاهراً در رنج باشد ولی در دل بر او شیرین و گوارا بوده و گاهی هم در ظاهر، نعمت است ولی در باطن رنج و عذاب که «تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ»^۱ وقتی می‌خواهد عذاب کند و برنجاند حتی با نعمت‌ها و با بخشش‌ها می‌سوزاند و وقتی که می‌خواهد بدهد حتی با گرفتن‌ها و بلاها می‌بخشد. این هم اثر رحمت خدا بود. یک دعا و این قدر عنایت و جلوه و اینقدر لطافت و ظرافت! به تعبیرها و تکرارهایی که در دعا آمده دقت کنید و به استغاثه‌ای که به ذات ربوبی می‌شود توجه کنید. «هَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَةً»

۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه.

لَا تُعَذِّبْنَا بَعْدَهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». چقدر لطافت و توجه! باید مثل تشنه‌ای به دنبال آب، کلمات آن‌ها را بمکیم و لمس کنیم.

رزق

اما قسمت دوم: «وَ ارزُقْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا حَالًا طَيِّبًا وَ لَا تُخْرِجْنَا وَ لَا تُفْقِرْنَا إِلَىٰ أَحَدٍ سِوَاكَ».

ارتباط رحمت با رزق مطرح است، رزق و خصوصیات رزق چیست؟ منشأ این رزق کدام است؟ ویژگی‌ها و عنایت‌هایی که در این رزق برای ما خواهد بود چیست؟ بعدهم «لَا تُخْرِجْنَا وَ لَا تُفْقِرْنَا» مطرح است که معنای احتیاج و فقر چیست؟ چه تفاوتی با هم دارند؟ این‌ها نکاتی که در این قسمت از دعا قابل تأمل است.

پس از سؤال از رحمت، سؤال از رزق مطرح می‌شود؛ یعنی آدمی که محتاج رحمت و عنایت‌های حق است، این رزق را می‌خواهد.

«وَ ارزُقْنَا»، درخواست رزق پس از سؤال از فتح خزائن رحمت و هبه‌ی آن است.

خصوصیات رزق

در مورد رزق تعابیری که در آیات و روایات به چشم می‌خورد متفاوت است. رزق واسع^۱ داریم و رزق کریم^۲ و خصوصیت رزق همین وسعت و

۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ۲ - حج، ۵۰

کرامت آن است.

وسعت رزق

رزق واسع: رزقی است که تمامی ابعاد و وجود انسان را در بر گیرد. رزق ما تنها خوراک و آشامیدن و لباس نیست. می‌بینیم که در تعابیر آمده: «وَ ارزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ^۱ وَ ارزُقْنَا الشَّهَادَةَ^۲، رزق شهادت و معرفت^۳ و محبت^۴ را می‌خواهیم. پس رزق‌ها گسترده‌اند. بدن ما رزقی می‌خواهد. هم‌چنین حس و وهم و خیال و فکر و عقل و قلب و روح ما هم رزقی دارند و هر حدی از رزق قبل، رزق مرحله‌ی بعد را روشن می‌سازد.

به اشاره می‌گوییم که: آیات و نشانه‌های خدا، ارزاق حواس ما هستند و تدبیر در آیات حق، زمینه‌ای برای تفکر تو می‌شود و رزقی است برای فکر تو، تفکر معرفتی را به وجود می‌آورد که رزق عقل توست، تو می‌خواهی بسنجی و انتخاب کنی، در تاریکی که نمی‌شود سنجید. پس این معرفت، رزق عقل توست و عقل با انتخابی که می‌کند طاعتی را می‌آورد و این طاعت، رزق قلب توست و قلب تو با طاعتش قربی را می‌آورد که این قرب، رزق باطن و روح توست.

رزق در این وسعت مطرح است و محدود به نان و آب و کفش و کلاه

۱ - مفاتیح الجنان، آداب شب بیست و هفتم رمضان

۲ - بحار، ج ۲۰، ب ۱۲، ح ۵۰

۳ - بحار، ج ۹۱، ب ۳، ح ۳

۴ - بحار، ج ۷۵، ب ۸۱، ح ۷۴

نیست.

در نهج البلاغه، حضرت در مورد عثمان تعبیری دارند: «إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ».^۱

خیلی دقیق است می‌گوید: «تا سومی با غرور ایستاد، در حالی که دستش را بالا برده بود و بین توال و آشپزخانه‌اش یک کتی ایستاده، با این غرور در بین توال و آشپزخانه ایستاده.

نثیل: جایی را می‌گویند که پشکل می‌اندازند و معتلف: به جایی که علف می‌خورند، تعبیر فارسی اش همان توال و آشپزخانه است.

آیا رزق آدمی همین است؟ پس این حس و وهم و تخیل و تفکر و تعقل و این قلب و روح آدمی را با چه چیزی می‌خواهی زنده بداری؟ چگونه می‌خواهی مرزوق کنی؟ آیا این کافی است که جامعه‌ی انسانی یک دامپروری بزرگ باشد؟ یعنی زندگی آدم بین آن جایی باشد که می‌خورد و آنجایی که می‌گذارد؟ و تمامی وسعت زندگی ما را این دو صفحه پر کند؟

کرامت رزق

خصوصیت دوم، کرامت رزق است. کرامت رزق در این است که تو ذلیل و وابسته نشوی، پست و گرفتار نشوی، رزق کریم، رزقی است که تو را ذلت نچشانند، عزت بدهد، رها و فارغ کند. گاهی رزقی به تو عنایت می‌شود ولی این

۱- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۳

رزق، تو را ذلیل و گرفتار می‌کند، به خاطر همین است که رزق اولیای خدا «مِنْ حَيْثُ لَا يُحْتَسِبُ»^۱ عطا می‌شود تا از هر تعلق و وابستگی رها باشد.

اگر به من در هر لحظه و از جای خاصی عنایت شود، وابسته می‌شوم. اما کسی که به او تکیه کند او کفایتش می‌کند و از جایی که حساب نمی‌کند به او روزی و رزق می‌دهد. چرا؟ چون به او تکیه کردی، پس او به گونه‌ای تو را مرزوق می‌کند تا به دیگران وابسته نشوی، که در دعای ابوحمزه آمده: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهَيِّئُونِي».^۲

اصلاً عنایت او در همین است که مرا به خودم واگذار نکرده، حتی در حکومت بر خودم. «سَيِّدِي لَوْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ»؛^۳ اگر من را به خودم واگذار کنی، از دست رفته‌ام و این حقیقت ستاریت اوست که حتی مرا از خودم پوشانده. من بدی‌های خودم را نمی‌دانم. اگر به اندازه‌ای که خداوند از من می‌داند، می‌دانستم، بر خودم نمی‌بخشیدم و سرم را پایین می‌انداختم و در قعر جهنم می‌نشستم. «إِلَهِي مَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ».^۴

او حتی ما را به خودمان واگذار نکرده، چون محدودیم و نمی‌فهمیم. خیلی پرواز کنیم، ده سانت است. یکی از اساتید می‌گفت این مورچه‌ها در بهار یک بارانی که می‌آید، بالی در می‌آورند و یک جفتی می‌زنند. آن‌هایی که آن پایین می‌مانند می‌گویند چه کرد! بابا، همه‌اش ده سانت پریده. مگر ما چه کرده‌ایم و

۲- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه

۴- همان

۱- طلاق، ۳

۳- همان

چقدر پزیده‌ایم تا هر چه بخواهیم بدهند؟

در روایت است رسول خدا (ص) هنگامی که به سمت مدینه می‌آمدند بر مردی وارد شدند و بعدها وقتی که حضرت به مدینه آمدند و به مقاماتی رسیدند به آن مرد گفته شد که حضرت همان شخصی است که بر تو وارد شده بود و الان به این مقام رسیده، مرد با خود فکر کرد که چه چیزی از حضرت بخواهد؟ آمد نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله مرا می‌شناسید؟ حضرت پرسیدند تو کیستی؟ گفت من همان کسی هستم که فلان روز بر من وارد شدید. حضرت فرمودند چه می‌خواهی؟ خوب فکر کرد، گفت: صد تا شتر با ساریان. حضرت سر فرو انداختند و گفتند حاجتش را بدهید. و بعد فرمودند چه شده که این مرد از آن پیرزن یهودی همتش کمتر شده؟ و اشاره کردند که وقتی برادرم موسی می‌خواست از مصر بیرون بیاید مأمور شد که جنازه‌ی یوسف را با خود ببرد. گفتند: اگر کسی آشنا باشد همان پیرزن بنی اسرائیل است. موسی آمد و به او گفت مادر می‌دانی آن جنازه کجاست؟ گفت: بله. موسی گفت بگو. پیرزن گفت چه بگویم؟ موسی گفت بگو هر چه بخواهی می‌دهیم. بهشت؟ گفت: نه، عَلٰی شَرْطِی؛ یعنی هر چه من می‌خواهم. موسی متحیر بود. خطاب آمد قبول کن، تو نمی‌دهی ما می‌دهیم. پیرزن گفت: اینکه در رتبه‌ی تو باشم.^۱ این قدر همت و وسعت نگاه!

پس جای بسی شکر و حمد است و از نعمت‌های خدا برماست که او ما را

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۵۵، ح ۱۴۴

به خودمان واگذار نکرده، وگرنه نه بر خودمان می‌بخشیدیم و نه بر دیگران. به این آیه دقت کنید، قابل تأمل است و با بحث خزائن رحمت هم - که قبلاً به آن اشاره شد - مرتبط است. خداوند می‌گوید: «لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ»،^۱ نمی‌گویید اگر رحمت خدا را داشتید، تعبیر متفاوت است، می‌گوید اگر صاحب خزائن رحمت بودید، باز امساک می‌کردید. چرا «خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ»، به خاطر ترس از انفاق؛ چون عامل امساک تنها نداری نیست که ترس از انفاق هم یک عامل است.

در مورد قتل فرزندان نیز، دو تعبیر است. جایی می‌گوید «مِنْ إِمْلَاقٍ»^۲ و جای دیگر می‌گوید «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ».^۳ قتل و کشتن گاهی از فقر است؛ «مِنْ إِمْلَاقٍ» و گاهی از ترس فقر؛ «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ». این‌ها با هم متفاوت‌اند. در ادامه‌ی آیه آمده: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا».^۴ بشر حتی بر خودش هم سخت‌گیر است.

این هم در مورد رزق کریم که او رزق را داده و آن را با کرامت آدمی همراه کرده. و این کرامت، انقطاع از غیر و تعلق به ذات ربوبی را به همراه دارد.

منشأ رزق

نکته‌ی دیگر که در دعا مطرح است، منشأ رزق است. «وَإِزْرُقْنَا مِنْ

۱- اسراء، ۱۰۰

۲- انعام، ۱۵۱

۳- اسراء، ۳۱

۴- اسراء، ۱۰۰

فَضْلِكَ الْوَاسِعِ». منشأ این رزق، فضل و عنایت او است نه عدل او؛ آن هم فضل و زیادتی گسترده و فراگیر.

فضل: زیادتی است، زیادت از نیازما، زیادت از استحقاق ما و زیادت از حتی ظرفیت و گنجایش ما.

پس فضل این همه را در بر می‌گیرد، فضل از نیاز و استحقاق و ظرفیت. یعنی عنایتی که بیش از همه‌ی این‌هاست. بیش از نیاز تو و بیش از استحقاق تو و بیش از حتی ظرفیت و گنجایش تو.

تعبیری است که در دعا‌های حضرت زهرا آمده و در مقدمه به آن اشاره شد که: «إِلَهِي أَنْتَ الْمُنَى وَ فَوْقَ الْمُنَى». ^۱ خدایا! تو آرزو و بالاتر از آرزوها و خواسته‌های ما هستی. پس به حق کسانی که برگزیدی و به اشک فرزندانم، عصاة و گناهکاران از شیعیانم و شیعیان فرزندانم را ببخش. آن «فَوْقَ الْمُنَى»، فضل اوست. زیادتی عنایت اوست که بیش از استحقاق تو و نیاز تو و حتی ظرفیت و گنجایش توست.

این فضل، واسع است و فراگیر؛ ممکن است به شما یک چیز زیادی بدهند (فضل). ولی به درد یک کار بخورد. این زیادتی، فراگیر نیست و تمامی وجود شما را در بر نمی‌گیرد.

پس فضل واسع؛ یعنی زیادتی که بتواند تمامی ابعاد وجودی تو را در برگیرد.

عنایت‌های نهفته در رزق

نکته‌ی دیگر ویژگی‌ها و عنایت‌هایی است که در این رزق برای ما نهفته است و وجود دارد.

«رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا»؛ یکی حلیت است و دیگری طیب بودن.

حلیت: سلامت رزق است. طیب بودن: گوارایی و پاکی رزق است. پاک باشد حتی از ذلت‌ها و تعلق‌ها و اسارت‌ها. رزقی نباشد که آدمی را ذلیل کند و مثل سگ او را به کسی وابسته گرداند. بلکه با کرامت حق همراه باشد.

رزق طیب، پاک است حتی پاک از تعلق به خودت، «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱ است.

داستانی بگویم. کوچک بودم و خیلی بد و نحس و به خاطر همین نحسی نمی‌توانستند چیزی را مستقیماً به من بدهند، وقتی گریه می‌کردم، پدرم می‌گفت: علی برو ببین موشه چیزی برایت نیاورده؟ در خانه‌ی ما - که الآن خراب شده - مطبخی بود که جلوی آن دو سه تا سوراخ موش بود. می‌رفتم می‌دیدم یک مقداری برگه و گردو آن جاست. باور نمی‌کنید. این برخورد به قدری برایم معنا داشت که چطور آدمی به خاطر ضعف‌ها و محدودیت‌ها و نحس بودنش از عنایت‌ها و توجهات مستقیم محروم می‌ماند. و حتی خیال می‌کردم موش‌ها رزاق من هستند و آن‌ها را تا ده، دوازده سالگی دوست

داشتیم.

سیرش هم همین است، «مِنْ حَيْثُ لَا يُحْتَسِبُ» می‌دهد؛ چون اگر بدانم که موش‌ها می‌دهند به آن‌ها وابسته می‌شوم و یا این که پدرم ماهیانه می‌دهد تا گرفتار می‌شوم به یاد پدرم می‌افتم. و خدا هم آن قدر لطیف و مهربان است که محاسبات مرا به هم می‌ریزد و این طور، تعلق‌ها و اسارت‌های مرا برمی‌دارد. پس این هم طیب بودن و پاکی و گوارایی رزق، حالا چه رزق علم باشد، چه رزق محبت و خواه رزق احسان و خواه تأدیب و خواه تعلیم، هر رزقی که با ذلت همراه نباشد بلکه با کرامت حق همراه باشد.

احتیاج و فقر

نکته‌ی آخر در این قسمت از دعا این است که: «لَا تُخَوِّجْنَا وَلَا تُفْقِرْنَا إِلَىٰ أَحَدٍ سِوَاكَ».

احتیاج، نیاز است ولو در متن دارایی‌ها، و فقر نداری و گرفتاری است.

گاهی تو نیاز پیدا می‌کنی در حالی که فقیر نیستی. محتاجی در حالی که موجودی داری، ذلیلی در حالی که امکان داری. در باطن ذلتی می‌آید که محتاج دیگری می‌شوی.

«لَا تُخَوِّجْنَا» یعنی من محتاج دیگری نشوم، اگر دارم، دارایی‌ام، مرا وابسته و ذلیل نسازد، بالاتر، «وَلَا تُفْقِرْنَا»: یعنی ندار و گرفتار هم نباشم. «إِلَىٰ أَحَدٍ سِوَاكَ»: فقط از جام تو بنوشم. فقط دست تو را بشناسم. چقدر لطافت! چقدر

زیبایی! این‌ها اهل بیت کرامت و فضل و معدن رحمت هستند. این‌ها اولیاء‌النعم هستند. که در مقام تطبیق، انسان به لطافت‌های کلامشان واقف می‌گردد؛ آن هم در حد و اندازه‌ی خودش که باید از این معدن و دریای بیکران جرعه جرعه نوشید.

زیادتی شکر

با این توجه به قسمت سوم دعا می‌رسیم که: «وَزِدْنَا لَكَ شُكْرًا وَ إِلَيْكَ فَقْرًا وَ فَاقَةً وَ بِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَ تَعَفُّفًا». پس از آن دو مرحله‌ی رحمت و رزق سه نکته‌ی دیگر را تو طالبش هستی: هم زیادتی شکر را می‌خواهی، هم زیادتی افتقار و ابتهال و انقطاع به ذات حق را و هم زیادتی غنا و بی‌نیازی و تعفف و چشم‌پوشی به واسطه او از غیرش را. و این زیادتی شکر نتیجه‌ی آن رزق کریم است. رزقی که قبلاً به آن اشاره شد که: «رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تُخَوِّجْنَا وَلَا تُفْقِرْنَا إِلَىٰ أَحَدٍ سِوَاكَ»؛ تو با رزق حلال و طیبی که برای ما داری و اینکه ما را محتاج و وابسته‌ی دیگران نمی‌سازی، شکر ما را نسبت به خودت زیادتر کن. کاری کن که ما فقط نسبت به تو سپاسگزار باشیم. وقتی که من محتاج و مفتقر به غیر از تو نبودم پس شکری برای غیر تو نخواهم داشت. این‌گونه، ارتباط بیان حضرت کاملاً مشخص و مشهود است. چرا که کرامت رزق، انقطاع از غیر و تعلق به ذات ربوبی را می‌آورد و در نتیجه شکر من هم نسبت به اوست نه غیر او.

اگر ما با معرفتی که پیدا کردیم و با ضربه‌هایی که خوردیم و تذکره‌هایی که دیدیم، از دیگران فارغ شدیم، اگر وسعت رزق حق و نعمت‌های او را شناختیم، و اگر در هر دستی، دست خدا را دیدیم، شکر ما در هر حادثه‌ای و در برابر هر دستی که به ما عطا می‌کند و به ما می‌بخشاید، نسبت به حق زیادتر خواهد شد. در نتیجه اگر این تأمل بیاید که: «لَا تُحَوِّجُنَا وَلَا تُفْقِرُنَا...»، زیادتی شکر می‌آید؛ چه در بلاها و گرفتاری‌ها و چه در برابر عنایت‌هایی که از افراد گوناگون به ما می‌رسد، دیگر این عنایت‌ها را به رخ نمی‌کشیم و در برابر او نمی‌آوریم، که از او می‌بینیم؛ «بِيَدِهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ». چشم آنها را او نگه داشته و دل آنها را او با ما مهربان کرده. من در این زمینه زیاد تجربه دارم. هر وقت به هر کسی که حتی خودش به من گفته برایت جامی سرشار نهاده‌ام، روی آورده‌ام، نه جامی بوده و نه بهره‌ای. انسان به هر موردی که روی آورده و از هر کسی که توقع محبت و انسی داشته و برای او، به پای او ریخته، درست در لحظه‌ای که تشنه‌ی یک قطره بوده، اصلاً نمی‌را بر لبش نگذاشته و او را تنها رها کرده.

عوامل زیادتی شکر

زیادتی شکر، لازمه‌اش همین شناخت و معرفت است، یکی شناخت و معرفت وسعت نعمت و رحمت حق است و دیگری شناخت عنایت منعم و حضور او.

شناخت وسعت نعمت و رحمت

اگر من نعمت‌ها را شناختم و یا نعمت را در هر شکل و لباس و جلوه‌ای که باشد، شناختم، طبیعتاً شکر برای دیگران خواهد بود. به دیگران روی خواهیم آورد و از آن‌ها گفتگو خواهیم کرد.

عنایت‌های حق، نه تنها در نعمت و رحمت او، حتی در بلاها و مصیبت‌ها جلوه کرده‌است - چنانکه در بحث نمودهای رحمت به آن اشاره شد - و در هر گرفتاری نیز سه نعمت وجود دارد: یکی اینکه نقطه ضعف را شناخته‌ای و دوم اینکه تعلق و وابستگی‌ات قطع شده و سوم اینکه برایت دلشکستگی آمده و این سه نعمت، نعمت‌های کم و کوچکی نیستند.

آنجا که تو نعمت‌ها را گسترش می‌دادی، حتی مصیبت‌ها جزء نعمت‌ها می‌شد، پس شکر تو نیز زیاد می‌شد و با این نگاه و توجه به وسعت نعمت، تو در مصیبت‌ها، نه تنها صابر که شاکر بودی. اما آنجا که بنا گذاشتی فقط برای نعمت‌ها، آن هم نعمت‌هایی که خودت گزینش می‌کنی، شکری داشته باشی، نه تنها شکری نخواهی داشت که با او درگیر می‌شوی و از او طلبکار. اگر عنایت‌های خدا را پوست کنده و بی پرده و در این بینیم که جبرئیل مستقیم بیاید و بگوید: این اهدایی ذات ربوبی به توست، طبیعتاً شاکر که نخواهیم بود، هیچ، که شاکر پدر و مادرم و دوستانم می‌شوم، شاکر آن موش‌ها می‌شوم که خیال می‌کردم برایم رزقی می‌آورند، در حالی که آنها می‌برند و نمی‌آورند. زیادتی شکر این مقدمات را می‌طلبد.

پس وسعت نعمت و عنایت‌های او را در هر بزمی می‌توان دید و لذا روح‌های عارف آگاه در برابر بلا شاکرند که «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُضَابِهِمْ»^۱.

در برابر بلا و گرفتاری به سه گونه می‌توان رفتار کرد، اول جزع و ناله و فریاد، دوم صبر و شکیبایی، سوم شکر؛ و شکر مختص کسانی است که به این حد از معرفت و توجه رسیده باشند. و زیادتى شکر لازمه‌اش شناخت وسعت نعمت است حتى در بلاها. اگر تو نعمت‌ها را ذکر ببینی، زیادتى شکر را خواهی داشت. آدمی در برابر نعمت‌هایی که به او عنایت می‌شود، آنجا که مطابق میلش نیست با خدا درگیر می‌شود، شاکر نیست، نه شکر و سپاس در زبان دارد و نه در زندگی‌اش، نعمت‌های خدا را برای او نمی‌گذارد و در راه او مصرف نمی‌کند؛ که در دعای موسی آمده: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ»^۲؛ خدایا! با نعمت‌ها و عنایت‌های تو، من پشتیبان و پشتوانه‌ی دشمن تو نباشم و گناهکاری را کمک نکنم.

شناخت منعم

معرفت بعدی، شناخت عنایت منعم است در هر دستی و در میان تمامی دست‌ها.

۱ - مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین (ع) در روز عاشورا

۲ - قصص، ۱۷

گاهی با خدا درگیر می‌شویم و می‌گوییم که یهودی از تو مهربان‌تر است و فلان کار را برایم انجام می‌دهد، ولی تو نمی‌کنی. خیلی راحت دعوا می‌کنیم، در حالی که غافلیم که اگر در لوله آبی است از جای دیگری است. اگر شیر آب را باز می‌کنی و آب درجامت می‌آید و خنک می‌نوشی از جایی دیگر تأمین شده. ابرها از جایی دیگر باریده‌اند و جلوه‌ها از جایی دیگر تحقق یافته‌اند.

اگر از زمین و یا از یهودی و یا از پدر و مادرم غذایی گرفتم، باید دست حق و عنایت او را در میان تمامی این دست‌ها بشناسم. او و حضورش را ببینم و به فقر و افتقار این‌ها و دست‌های خالیشان واقف باشم؛ که: «هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي»^۱.

خلاصه، زیادتى شکر با توجه به وسعت نعمت، حتى در بلا و با شناخت منعم و دست او همراه هر دستی، تحقق پیدا می‌کند.

مطلوب دیگر زیادتى افتقار و انقطاع به ذات ربوبی است «إِلَيْكَ فُقْرًا وَ فُاقَةً».

مطلوب سوّم، زیادتى غنا و تعفّف و بی‌نیازی و چشم پوشی از غیر اوست که به واسطه‌ی او می‌خواهی: «وَ بِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَ تَعَفُّفاً».

و این دو مطلوب نیز مانند زیادتى شکر، نتیجه‌ی آن رزق کریم است و در فقرات قبل به آن اشاره شد، که رزقی است و کرامت رزقی و در این کرامت رزق، رهایی از غیر اوست و به غیر ذات حق مفتقر و محتاج نبودن است

۱ - شعراء، ۷۹

«لَا تُحَوِّجْنَا وَلَا تَفْقِرْنَا إِلَىٰ أَحَدٍ سِوَاكَ».

با این تأمل، افتقار و احتیاج الی الله در تو زنده می‌شود. بینواییت را پیش او می‌بری، نداریت را با او در میان می‌گذاری، با او از غیر او بی‌نیاز می‌شوی و با او از غیر او چشم می‌پوشی.

زیادتی افتقار

آن چه که افتقار و انقطاع به حق را می‌آورد، توجه به فقر و نداری دیگران است، یا نمی‌توانند بدهند و یا نمی‌خواهند، در این آیه آمده: «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ، إِنْ تَدْعُهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ»^۱، یا نمی‌توانند «لَا يَسْمَعُوا...» و یا نمی‌خواهند «وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا...» و در ادامه چنین وارد شده «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»^۲ و همین آیه افتقار به حق را می‌رساند.

وقتی آدمی، عنایت‌های خدا را و فقر دیگران و نداری و دست‌های خالی آن‌ها را می‌بیند، و وقتی که می‌بیند با وجود تمامی امکانات زمین خورده و بدون هیچ امکانی به نتیجه رسیده، این دو نمایش موازی باعث شکل‌گیری توکل بر حق و افتقار به او و شکسته شدن تعلق به اسباب و امکانات است. با این توجه است که زیادتی فقر و فاقه را طالبی؛ خواه فقر و فاقه به یک معنا باشند و یا فقر، نداری و فاقه، بینوایی و حالتی در آدمی، معنا شود؛ مثل بحثی

که راجع به فقیر و مسکین و تفاوت‌های آن دو در لغت وارد شده.

زیادتی غنا و تعفف

آن چه که غنا و بی‌نیازی باطنی را که در درون آدمی است، می‌آورد توجه و بلوغ و معرفت و آگاهی به این نکته است که منعمی جز ذات ربوبی نیست و آدمی، غیر محتسب و از جایی که حساب نمی‌کند، مرزوق می‌گردد.

و آن چه که این تعفف و چشم‌پوشی در ظاهر را به دست می‌دهد، همان بلاء و ضربه خوردن‌هاست. همان محدودیت و محرومیتی است که از دیگران می‌بیند و ضربه و شکستی است که از آن‌ها می‌چشد.

«وَبِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَ تَعَفُّفاً»: این زیادتی و غنا و بی‌نیازی و تعفف و چشم‌پوشی را تو به من ببخش و من به وسیله‌ی تو، از غیر تو، فارغ شوم و اگر در باطنم هم، این غنا و بی‌نیازی نیامده، در ظاهرم از غیر تو چشم‌پوشم؛ که غنا، بی‌نیازی در درون آدمی است که با معرفت و رزق غیر محتسب، حاصل می‌شد و تعفف، چشم‌پوشی و عفت در ظاهر است.

بر فرض معرفت پیدا کرده باشم که منعمی جز حق وجود ندارد ولی وقتی که به دیگران چشم دوختم و به سمت آن‌ها آمدم و عادت‌های چندین ساله‌ام، مرا بیدار کردند و متوجه غیر نمودند، تا ضربه نینم، چشم نمی‌پوشم. پس بی‌نیازی یک مرحله است و چشم‌پوشی، مرحله‌ی دیگر.

وسعت در دنیا

با توجه به فرازهای سابق دعا، به فراز آخر دعاى حضرت مى‌رسیم: «اللَّهُمَّ وَسَّعْ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا، اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَزُوِيَ عَنَّا وَجَهَكَ فِي حَالٍ وَ نَحْنُ نَزْعَبُ إِلَيْكَ فِيهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعْطِنَا مَا تُحِبُّ وَ اجْعَلْهُ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

حضرت مى‌فرماید: خدایا به ما وسعتی عنایت فرما. این وسعت دو شکل دارد:

- ۱ - امکانات زیادی به تو بدهند و هر چه مى‌خواهی داشته باشی.
 - ۲ - به سینه‌ی باز و فراخ و به رفعتی از ذکر و آگاهی برسی که از تنگنای دنیا و گرفتاری‌ها، در وسعت و راحت باشی و در کنار رنج‌ها و با نبود امکانات، راحت زندگی کنی.
- نکته‌ی مهم و اساسی این است که اگر آدمی به تمامی امکانات هم برسد، رنج فردا را با خود دارد. در دنیای متحول و با توجه به وقوف و خودآگاهی انسان وسعتی برای او نخواهد بود و امنی را نخواهد داشت؛ که در متن بهارش، ترس زمستان و پاییز را همراه دارد و در متن خوشی‌هایش، فردای رنجور و دیروز گرفتار را شاهد است و حزن از گذشته و خوف از آینده را با خود دارد.

نکته‌ی لطیف در دعا این است که تو وسعت در دنیا؛ «وَسَّعْ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا» را طالبی نه وسعت با دنیا را. نگفته وَسَّعْ عَلَيْنَا بِالْدُّنْيَا. تو با امکانات دنیا

به وسعت نرسیده‌ای؛ که: «اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي وَ رَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ»^۱ این بی‌نیازی در دل تو آمده. چرا که با وجود همه‌ی امکانات، تو رنج فردا را داری و با اینکه در کنار محبوبت هستی، ترس از جدایی را. و آدمی به این تجربه و شهود رسیده و آن را چشیده، بارها زمینش زده‌اند و او را بلند کرده‌اند و فهمیده است که در هر شادی، رنجی نهفته است و در هر بهاری پاییزی پنهان.

پس وسعت دنیا آنجاست که تو اعتبار کنی، «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»^۲ و از ظهور و نمود پدیده‌ها به باطن آن‌ها راهی پیدا کنی و در نتیجه با همه‌ی رنج‌ها، تو شادی و با همه‌ی شادی‌ها، ملتهبی که نکند زمین بخوری و محروم شوی.

و آنجاست که وسعتی در صدر و سینه‌ی تو، با رفعتی در ذکر و آگاهی تو «رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^۳ تحقق پیدا کند که حتی با رنج‌ها راحت باشی. این جاست که بهشت نقد برایت حاصل می‌شود. در دعا آمده: «إِلَهِي لَا تَقْطَعْ عَنكَ وَ لَا تُبْعِدْنِي مِنْكَ يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي»^۴.

و این بهشت نقد و حاضر توست که به گفته‌ی حافظ:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود،

وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم.

نه این که امکانات زیادی باز کرده‌ای که با وجود همه‌ی امکانات رنجوری،

۱ - تهذیب، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۷۴، باب الدعای من الرکعات، ح ۵

۲ - حشر، ۲ - ۳ - انشراح، ۴

۴ - مفاتیح الجنان، مناجات خمسۀ عشر، مناجات هشتم

خیر، این غنای باطنی توست که تو را در متن گرفتاری‌ها راحت کرده است. با این توجه است و با این وسعت در دنیا است که بهشت نقد برایت حاصل می‌شود.

به تعبیر ابا عبدالله وقتی که همه‌ی گرفتاری‌ها بر او نازل می‌شد و وقتی حلقوم دریده‌ی علی اصغر و شیرخوار خود را می‌دید و خونس را به آسمان پرتاب می‌کرد، می‌فرمود: «هُؤنَّ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي إِنَّهُ بَعِينِ اللَّهِ»؛^۱ آن چه از بلا و مصیبت بر من فرود می‌آید، سبک و راحت است، چون خدا می‌بیند و او بر می‌دارد.

آن چه که رنج را برمی‌دارد و حضرت را راحت می‌کند، این نیست که سختی ندیده و تیغ بر پای او ننشسته، نه، حتی گلوی طفل شیر خوارش سرتاسر دریده شده، ولی راحت است و سینه‌ای دارد از تمامی مصیبت‌ها بزرگ‌تر که کهکشان رنج‌ها در آن شناور است و به جایی نمی‌رسد.

استعاذه

در ادامه‌ی دعا آمده است: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَرَوْيَ وَجْهَكَ عَنَّا فِي حَالٍ»؛ ما به تو پناه می‌بریم از این که تو، در هر حالی که هستیم؛ از غنا و فقر، سلامت و مرض، راحتی و رنج، چهره‌ی خودت و جمالت را از ما بیوشانی و دور بداری؛ یعنی آدمی که تا این مرحله آمد، تحوّل نعمت‌ها را می‌تواند تحمّل

۱ - لهوف، سید بن طاوس، ص ۱۱۵

کند، ولی دوری محبوب را نه. نعیم و جنت او دیگری شده و به سمت او روی آورده است؛ که: «يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي».^۱ نکته‌ی لطیفی که مطرح است، این است که اگر بنا شد تو به وسعتی برسی، با او باید به این وسعت برسی. پس دیگر نمی‌توانی در هر حالی از او محجوب باشی. حقیقت امر این است اگر به تو همه چیز بدهند. همه‌ی دنیای تو زبرجد شود. سقف تو طلا شود. غلمان بدهند. حور بدهند، ولی از او محجوب باشی، همین برای محرومیت تو کافی است. اگر با او داد و ستد نداشته باشی، امر او را نبینی، نگاه مهربان او را حس نکنی، توجه و عنایت همراه او را شاهد نباشی، به چه چیز مشغول خواهی شد؟ و چقدر بهره‌مند خواهی شد؟ با این همه امکانات چه خواهی کرد و چه می‌توانی بکنی؟

مضامین دعا کاملاً به هم پیوسته است و مرتبط. بعد از وسعت در دنیا و درخواست آن، این استعاذه مطرح است.

ما به تو پناه می‌بریم که محروم نکنی. «وَ نَحْنُ نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِيهِ»؛ در حالی که به تو راغبیم. هزار بن‌بست را تجربه کرده‌ایم و هزار زخم را در دل داریم و هزار شکست را دیده‌ایم. تو بر آن‌هایی که جز تو کسی را ندارند، در را نبند: «إِلَهِي لَا تُغْلِقْ عَلَيَّ مُوَحِّدِيكَ أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ لَا تُحْجِبْ مُشْتَاكِيكَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى جَمِيلِ رُؤْيَتِكَ».^۲

۱ - مفاتیح الجنان، مناجات خمسة عشر، مناجات هشتم

۲ - همان، مناجات الخائفین

بعد از این فراز با تشکر از محمد و آل محمد که حاملین هدایت هستند، به ما خواستن و چگونه خواستن را تعلیم کرده‌اند.

تفویض

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعْطِنَا مَا تُحِبُّ وَ اجْعَلْ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

خدایا آن چه را که تو دوست داری و محبوب توست به ما عنایت فرما و تو کمک کن که محبوب و عطایت، نیرویی و توشه‌ای برای رسیدن به محبت تو باشد.

نکته‌ی لطیفی که در این فراز مطرح است تغییر و تعویض سؤال است. سؤال از رحمت بود و رزق و زیادت‌ی شکر و افتقار و غنا و تعفف تا وسعت در دنیا؛ ولی در نهایت به این نکته رسیده: «اعطینا ما تُحِبُّ»؛ آن چه را که تو دوست داری و می‌پسندی به ما عطا کن؛ آن هم با یک قید اضافی که: «وَ اجْعَلْ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ». محبوب و عطایت را برای ما توشه و نیرویی قرار بده برای رسیدن به محبت خودت.

به این نتیجه می‌رسد که باید به او واگذار کند و به رضایت باطنی راه پیدا می‌کند و به تفویض می‌رسد.

ببین در چند خط تو را از کجا تا کجا آورده و با این توجه و دقت در دعاست که عنایت‌ها را می‌یابی و به ارتفافی در دعا دست پیدا می‌کنی که دیگر لقلقه‌ی

زبان و حرکت لب‌ها نخواهد بود. و اگر اینگونه حرکت نکنی کاذبی. خواسته‌ی حضرت آن قدر دقیق می‌شود که از رحمت و فضل و فیض او، رو به محبت و عنایت او می‌گذارد و رضایت او را می‌خواهد «اعطینا ما تُحِبُّ» آن هم در راه او و محبت او مصرف شود نه غیر او «وَ اجْعَلْ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ».

محبوب و مرضی او در راه غیر او صرف نشود. چقدر دقت و چقدر توجه! آن هم از کسی که هنوز هیجده بهار از عمرش نگذشته و از زمین وداع کرده و رفته.

خدایا بحق محمد و آل محمد ما را شاکر قرار بده. از کسانی قرار بده تا آن چه را که تحوّل باطنی ما در گرو آن است، بفهمیم. خیال می‌کنیم وسعت دنیا و امکانات آن، دل را راحت می‌کند، به وسعتش می‌رسیم، می‌بینیم در دل تنگی آمده، خستگی آمده، در دل بغض مؤمنین آمده، دیگر با هر کس دوست نمی‌شوم، رفیق‌هایم باید از کسانی باشند که در آن سطح هستند تا بر من حسادت نکنند، تا تنگ چشمی‌هاشان مرا آزار ندهد. دیگر دنبال تکالیف نیستیم، دنبال کسانی هستیم که با آن‌ها خوش باشیم. از رضا و محبت او فاصله می‌گیرم، محبوب او اگر به دستم برسد، در راه محبت او خرج نمی‌کنم، و در راه خواسته‌های خودم خرج می‌کنم. اگر علمی، توجهی، سوزی و اشکی، به من داده، برای خودم خرج کرده‌ام، دامی گذاشته‌ام، کلاسی باز کرده‌ام و دگانی درست کرده‌ام.

خدایا! ما به تو پناه می‌بریم از این که پرده بیندازى و صورت از ما بپوشانى.

خدایا! در هر حالى تو باش، حضور مهربان تو باشد، که به قول حافظ:

گرم تو دوستى ز دشمنان ندارم باک

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا»

دعاى روز يك شنبه

فلاح و نجاج و صلاح

قَالَتْ فَاطِمَةُ^(س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْاَحَدِ:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ يَوْمِي هَذَا فَلَاحًا وَ آخِرَهُ نَجَاحًا وَ اَوْسَطُهُ صَلَاحًا. اللَّهُمَّ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

«وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ اَنَابَ اِلَيْكَ فَقَبِلْتَهُ وَ تَوَكَّلَ عَلَيْكَ فَكَفَيْتَهُ وَ تَضَرَّعَ اِلَيْكَ

فَرَحِمْتَهُ»^۱

حضرت سه چیز را از خداوند مسألت می‌کنند. یکی فلاح و رستگاری و

دیگری نجاج و دستیابی و سوّمی صلاح و شایستگی.

مفردات

فلاح؛ یعنی رستگار شدن، روئیدن، سربر آوردن و از خاک برخاستن، به پا

ایستادن.

۱ - بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۸، به نقل از البلد الامین، کفعمی

نجاح؛ یعنی دستیابی، موفقیت و پیروزی، میوه آوردن، بارگرفتن.

صلاح؛ یعنی شایستگی، درست حرکت کردن، هماهنگ بودن.

نکته‌ای که مطرح است این است که رستگاری و فلاح را در اول روز خواستن و دستیابی و پیروزی را در آخر و صلاح و شایستگی را در تمام این مدت و فیما بین این دو، چگونه تحقق پیدا می‌کند؟

با تأمل در چند کلمه‌ی انابه و قبول، توکل و کفایت و تضرع و رحمت که در قسمت دوم دعا و بعد از صلوات بر محمد و آل محمد مطرح می‌شود و در حقیقت توضیح قسمت اول دعا می‌باشد، به کلید این دعا و تحلیل و جواب آن سؤال دست یافته‌ایم.

در فلاح و رستگاری، انابه و قبول و پذیرش حق مطرح است، در نجاح و دستیابی، توکل بر حق و کفایت او و در صلاح و شایستگی هم دو عنوان دیگر؛ یعنی تضرع و رحمت دخالت دارد.

انابه از سوی عبد و قبول و پذیرش از حق. توکل و واگذاری از عبد و کفایت از حق. تضرع و زاری از عبد و رحمت و محبت از حق. انابه و توکل و تضرع فعل عبد است و قبول و کفایت و رحمت، فعل حق.

این شش عنوان توضیح فلاح و نجاح و صلاح هستند.

فلاح

برای فلاح و رستگار شدن دو عنوان مطرح است، انابه و قبول.

انابه‌ی عبد؛ یعنی روی آوردن او به سمت حق، یعنی اینکه از همه بیزد و به سمت او آید.

مثالی بزنم، بچه‌هایی که مورد هجوم و حمله قرار گرفته‌اند و یا مورد بی‌توجهی و بی‌مهری بوده‌اند و به کسی روی می‌آورند. دیگران را نمی‌بینند، حتی صدایشان را نمی‌شنوند. تشویق کنی و شکلات دهی، نمی‌پذیرند و بر نمی‌دارند.

انابه این است که تو از همه بریده‌ای و منیب به کسی می‌گویند که پیوندهایش را از غیر بریده و به سمت حق روی آورده.

لازمه‌ی انابه قبولی است و سر این قبولی، هم در غربت انسان است و هم در رحمت حق. خداوند مهربان است و نزدیک. وقتی که تو از همه بریده‌ای، رهایت نمی‌کند. این خوبی اوست که ما را با همه‌ی بدی‌ها مان، صدا می‌زند و کنارمان نمی‌گذارد، وای به آن که به او روی بیاوریم. اگر قبول نکند و در را ببندد و یا نخرد، آنجا تو فلاح و رویشی نداری. اگر شوق جوانه زدن در تو بوده و خواسته‌ای که قدمی برداری ولی قبولی و پذیرشی نبوده، از دست رفته‌ای.

عنایت حق آن قدر زیاد است، آنجایی که ما از او رو برگرفتیم، رها نکرده. «أَنْتَ الَّذِي تَفِيضُ سَيِّبَكَ عَلَيَّ مَنْ لَا يَسْأَلُكَ وَ عَلَيَّ الْجَاهِدِينَ بِرُبُوبِيَّتِكَ فَكَيْفَ سَيِّدِي بِمَنْ سَأَلَكَ وَ آيَقَنَ أَنَّ الْخَلْقَ لَكَ وَ الْأَمْرَ إِلَيْكَ. تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۱ تو به آن‌هایی که بی‌دردند، نمی‌خواهند و حتی

۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

آن‌هایی که معرضند و از تو چشم پوشیده‌اند، می‌ریزی و می‌پاشی، پس چگونه بر کسی که از تو خواسته و یقین دارد که همه‌ی امور به دست توست، عنایت و محبت نداشته باشی؟! آن هم کسی که محرومیت دیده و دیگران و هزاران بن‌بست را تجربه کرده و دیده که به دست آوردن‌هاشان از دست رفتن است و داده‌هاشان به خاطر گرفتن.

خوب دقت کنید که زیبایی‌های بیان حضرت، در این پیوندهای نزدیکی است که به هم پیدا می‌کند. انابه طبیعتاً با قبول همراه است، چون هم به غربت و اضطراب آدمی رحم می‌کنند و هم رحمت و محبت او واسع است و فراگیر، و مهربانی خدا و غربت تو، باعث پذیرش توست.

نجاح

برای نجاح و دستیابی نیز دو عنوان مطرح است، توکل و کفایت.

حضرت می‌فرمایند: آخر روز را نجاح قرار بده. یعنی وقتی روز را به پایان می‌رسانیم، سرمایه را مصرف نکرده باشیم و تمام نشده باشیم، به چیزی دست یافته باشیم، باری آورده باشیم. چرا؟ چون دو مرحله شکل گرفته؛ هم به او تکیه کرده‌ای و هم کفایت او را داری. «تَوَكَّلْ عَلَيْكَ فَكَفَيْتَهُ» و در نتیجه این دستیابی طبیعی است.

آدمی مادام که خودش را می‌بیند، هدایت و تعلیم حق اقتضاء می‌کند که او را بشکند و نشان دهد که چیزی نمی‌تواند به دست بیاورد. اما همین که فارغ

شد و به ضعف خود واقف گردید، او را پُر می‌کند و سرشار می‌نماید و کسری‌ها و خلأ‌هایش را نشان می‌دهد. کفایت حق، همین پُر کردن و سرشار نمودن آدمی‌ست.

صلاح

با این توجه به دو عنوان دیگر، یعنی تضرع و رحمت می‌رسیم، که برای رسیدن به صلاح و شایستگی لازم است.

مطلوب حضرت و خواسته‌ی او بین فلاح و نجاح. بین کوشش و تلاش آدمی برای رویدن و رستن (فلاح) و برای رسیدن و دستیابی به نتیجه و بار آوردن (نجاح)، صلاح و شایستگی است. و این هم در دو کلمه خلاصه می‌شود، تضرع و زاری از عبد و رحمت و مهربانی از حق.

طی کردن این مسیر به شایستگی و حاصلی که در تمامی راه کارگشاست، در همین زاری توست. یعنی این که بدانی دست‌هایت خالی است. زادِ راه حرم وصل نداریم مگر به گدایی ز در میکده زادی طلبیم^۱ آدمی به فقر و ضعف و نداری خویش، واقف نیست، طلبکار است و مغرور، در حالی که اولیای خدا، آن‌هایی که تجربه‌ی عظیم این عالم را داشتند، و در غیب و شهادت این عالم رهرو بودند و سالک، می‌گفتند: «لَسْتُ أَتَكِلُ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَيَّ أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا»^۲ یعنی ما کسی نیستیم که برای نجات خودمان در زورق شکسته‌ی اعمالمان بنشینیم، نه، این زورق در

۱ - دیوان حافظ

۲ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

این اقیانوس نمی‌رود، که راه طولانی است.

یکی از بزرگان گفته بود اگر ابا عبدالله با آن همه خون و زخم و رنج و درگیری و اسارت که شاهدهش بودند و به دنبالش آمدند. اگر در آن لحظه‌ی آخر که سر بر خاک نینوا گذاشته بودند و می‌فرمودند: «صَبْرًا عَلَيَّ قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»، اگر در آن لحظه، «يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۱ را نمی‌گفتند، کم آورده بودند.

بدون استغاثه و تضرع همه باخته‌ایم چرا که راه طولانی است و قلّه‌ها بلند و مردان راه می‌نالند: «آه مِنْ قَلْبِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ»^۲. تازه با تضرع مطلب تامّ و تمام نمی‌شود که رحمت و مهربانی حقّ و دستگیری او لازم است، «تَضَرَّعَ إِلَيْكَ فَرَحِمْتَهُ»؛ خدایا! تو محبت کنی و دستگیری نمایی.

راحت بگویم، حرف اول و آخر همین تضرع عبد و رحمت اوست و جز با این مرکب نمی‌توان این مسیر را طی کرد.

مراحل و گام‌های سلوک

معرفت، علم، فکر و عقل گام اوّل هستند.

سپس عشق و ایمان و محبت، این‌ها گام دوّم هستند. خیال نکنید که این

گام به جایی می‌رساند؛ که: عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل‌ها^۱.

بعد از عشق، گام سوّم، تمامیت عشق؛ یعنی شیدایی است. شیدایی مرحله‌ی بالاتری است؛ که: «إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْتَبِينَ إِلَيْكَ وَالْهَهُ»^۲. واله بودن همان شیدایی است و لازمه‌ی آن اخبات است. اخبات، مسکنت و ذلت آدمی و سرافکنندگی و شکستگی اوست. با کبر و غرور و طلبکاری نمی‌خرند؛ که: چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد.

این طور نیست که عاشق شوی، کارت تمام شود، بعد از عشق باید این تمامیت و شیدایی بیاید. این حقیقت سوّم است. آنچه که تو می‌خواهی یا به خاطر زیبایی خدا و یا به خاطر محبت او و یا کمال او، به خاطر اینکه جز او کسی نیست و هر دری را بزنی بر او وارد شده‌ای. هر پنجره‌ای که باز شود، او باز کرده. بعد از همه‌ی این مسائلی که عشق را در آدمی بر می‌انگیزد. اگر تمامی این عشق با همه‌ی وسعتش دل تو را گرفت، تازه از تو شیدایی می‌خواهند.

بعد از تمامیت محبت، گام چهارم بلاست و خداوند دست به کار می‌شود و در دل عاشق شیدا می‌کارد و خوب هم می‌کارد و آن علف‌های هرز و درخت‌های بی حاصل را از ریشه بیرون می‌آورد.

بعد از این مرحله، گام پنجم، عبودیت است که با بلاء و عنایت او تو به عبودیت و بندگی می‌رسی.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت امین الله

۱- دیوان حافظ

۱- موسوعة كلمات الحسين، ص ۵۱۰ ۲- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، حکمت ۷۷

بعد از عبودیت گام ششم رسالت است. وقتی عبد او شدی باید بار برداری،
«أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

این مسیری است که باید طی کنی و تازه اخلاص را هم می‌خواهند،
مُخْلِصٌ باید باشی.

این راهی است که باید با تَضَرُّع رفت، نه کبر و غرور و طلبکاری. ما خیال
می‌کنیم بدون این تَضَرُّع به ما می‌دهند؟! می‌دهند ولی چه حدی؟ هر کس
سهمی دارد. در روایت هست: هر کس در عرفات یا در منی حاضر شود یا در
کنار کعبه فریاد کند، به او می‌بخشند، به همه می‌بخشند، ولی وقتی فردا
می‌فهمد که چقدر محتاج است و نمی‌تواند به دست آورد، می‌بیند آنچه
خواسته و به دست آورده خیلی کم است. تازه خیال نکنیم اگر اشکی ریختیم و
گریه‌ای کردیم و آرام گرفتیم، همین کافی است. اگر گریه کردیم و اشکی
ریختیم و وادادیم، باخته‌ایم.

گریه کن تا آتش بگیری و بروی تا سبز شوی و برویی.

شیطان که با خدا حرف زده و سال‌های سال، سجده و عبادت او را کرده، با
یک کبر، و آدم که بهشت برین را دیده، با یک حرص، و کسانی که گرمی نفس
اولیای خدا را احساس و دست رسول را لمس کردند و بیعت نمودند و در کنار او
و صحابی او بودند و او را به هذیان نسبت دادند، با طمع در ریاست و قدرت، به
عقب بازگشتند و مهبوط گردیدند. خدا به ما رحم کند که همه‌ی این‌ها را داریم.
این طور نیست که با رؤیت و معرفت و حتی شهود و بصیرت، بتوان سالک

بود، نه، کفایت نمی‌کند.

در راهی که خطایای تو، لباس‌های ذلت را بر تنت می‌کنند. یک کبر تو را
ذلیل می‌کند، و این ذلت لباس فراگیری است بر تمامی اندام تو. دیگر خدا را
نمی‌خواهی و زیر بار نمی‌روی که حضرت سجاد ناله سر داده: «إِلَهِي الْبَسْتَنِي
الْخَطَايَا تَوْبٌ مَذَلَّتِي». ^۱ آن هم راهی که در آن وسوسه‌ها زیاد است و شیطان و
نفس و خلق و دنیا در کمین.

من شاهد بوده‌ام که خیلی‌ها در مسیر دین با عشق و صفا و توجه آمدند.
اما آن قدر وسوسه و مشکلات زیاد بود که با هجوم آن‌ها برگشتند و می‌گفتند
که ما دیروز خیلی بهتر بودیم، نگاه نمی‌کردیم، به زن روی نمی‌آوردیم. چه
بودیم و چه نبودیم. اما امروز که مسلمان و مؤمن و متدین شده‌ایم، صدای
پای زن ما را رنج می‌دهد و گرفتارمان می‌کند، پس آن موقع بهتر بودیم.

این‌ها غافلند از این که دیروز بهتر نبودند، چرا که به ایشان طمعی نبود و
شیطان وسوسه‌ای نداشت و آتشی نمی‌ریخت. اما امروز تو ریشه داری و از
شاخ و برگت هم نمی‌گذرند و نمی‌گذارند به میوه برسی. میوه هم پیدا کردی،
سالم نمی‌گذارند، کرم می‌کنند. و اگر انبارش کنی لک می‌زنند و رویش خاک
می‌ریزند و تو را رها نمی‌کنند. مبارزه هست و بازی هم نیست که خداوند
حساب داشته. این راه، یک استاندارد قوی و محکمی را می‌طلبد و به اندازه‌ای
که راه و کاری ارزش پیدا کرد، وسوسه‌ها و مشکلات، زیادتر می‌شود.

۱ - مفاتیح الجنان، مناجات خمسة عشر، مناجات التائبين.

خدایا تو اول و آخر ما را ختم به خیر کن.

خدایا! ما را با مرگ محمد و آل محمد و با زندگی محمد و آل محمد زنده

بدار و بمیران. ما را به خودمان واگذار نکن. خون ما روی خاک نریزد. نفس ما

هدر نرود، تو بردار گرچه سزاوار نیست. به تضرع ما تو رحم کن.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

دعاى روز دوشنبه

عبودیت

قَالَتْ فَاطِمَةُ^(س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ قُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ وَ تَبَصُّراً فِي كِتَابِكَ وَ فَهْماً فِي حُكْمِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَاتَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مُحِاحِلاً وَ الصِّرَاطَ زَائِلاً وَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنَّا مُؤَلِّياً»^۱.

ترجمه

خدایا! من از تو، قوت و نیرویی در عبادت و بندگی خودت و بصیرت و نورانیتهی در کتاب و قرآن و فهمی در حکم تو، می‌خواهم. خدایا بر محمد و آلش درود فرست و قرآن را از ما ناراضی و شاکی قرار مده و صراط را بر ما لرزان نگردان، و محمد و آلش را از ما روی گردان نساز. در توضیح فقرات دعا، چند نکته قابل تأمل است که به آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱ - بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۸، به نقل از البلد الامین، کفعمی

یک بحثی است راجع به عبادت و معنای آن و تفاوت عبادت با عبودیت. بحث دوم راجع به قوت و نشاط در عبادت و عوامل این قوت است. و بحث سوم ارتباط قوت در عبادت با بصیرت در کتاب و فهم در حکم است. آیا قوت در عبادت، بصیرت و نورانیتی در کتاب و فهمی در حکم می‌آورد یا نه؟

و بحث آخر هم ارتباط این همه با شکایت و ناراضی بودن قرآن است.

عبادت و عبودیت

عبادت همین اعمالی است که در شرع مطرح است مثل نماز و روزه و حج و زکات و صدقات و.... که به حدّ رجحان و یا ضرورت رسیده باشد. عبادت، امر می‌خواهد چه امر استحبابی و چه وجوبی. عبادت اخلاص می‌خواهد. پس آنچه که در عبادت مطرح است و شرط می‌باشد، یکی امر است و دیگری اخلاص.

عبودیت؛ یعنی همین اعمالی که او می‌خواهد و باید امر و اخلاص داشته باشد. و گذشته از این دو، هم مطابق امر او باشد و هم در هنگامی آورده شود که مزاحم نداشته باشد و کار و امر دیگری مزاحم آن نباشد. اگر من به نماز مشغول شوم در حالی که مکلف به احسان به مادرم هستم و این که عهده دار او باشم و یا مشغول عبادتی بشوم در حالی که مکلف به

اصلاح امر مؤمنی هستیم، این عبادت هست ولی عبودیت نه؛ چون مزاحم دارد و من مهم‌ترین کار و عمل را نیاورده‌ام. لذا در عبودیت سه چیز مطرح است: نیت، سنت، اهمیت، در عبودیت گذشته از این امر و اخلاص و نیت و مراعات سنت، مراعات اهمیت‌ها مطرح است.

مطلوب فاطمه زهرا(س) از عبادت در اینجا، همین عبودیت و بندگی و معنای خاص است. البته می‌تواند به معنای عام آن نیز باشد تا شامل هر دو شود. به هر حال چه این معنا و چه آن معنا در هر دو می‌تواند قوت و ضعف و کسالت و نشاط وارد شود.

عوامل قوت در عبادت

حال سؤال این است که چه عواملی باعث قوت در عبادت است؟ تا بتوانم، عبادت را با نشاط و قوت به جا آورم و متوقع و منتظر بهره‌ای هم نباشم و بتوانم عبادت را به خاطر امر و اهلیت او بیاورم؛ که در مورد عبادت سه تعبیر آمده است: گاهی «عَبَدْتُكَ خَوْفًا» و گاهی هم «طَمَعًا» و گاه هم «وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ».^۱

عبادت گاهی از روی خوف و ترس است و گاهی به طمع رسیدن به چیزی و گاهی هم به خاطر این که او سزاوار است و اهلیت دارد نه غیر او؛ چون دیگری که ما برای آن‌ها هستی مان را فدا کرده‌ایم و برایشان از صبح تا شب

۱ - الفین، علامه حلی، ص ۱۲۸؛ بحارالانوار، مجلسی، ج ۷۰، ص ۱۷۶، ح ۱

دویده‌ایم و با سر به سمت خواسته‌هاشان رفته‌ایم، حتی گامی برای ما برنداشته‌اند و قدمی جلو نیامده‌اند.

عامل این قوّت چند چیز است:

۱ - توجّه به امر و معبود و معرفت به عظمت و کرامت او.

آدمی وقتی بداند که چه کسی به او دستور داده به اندازه‌ای که آن شخص برایش ارزش داشته باشد، به همان اندازه نسبت به خواسته‌ی او فعّال می‌شود و در انسان انگیزه ایجاد می‌شود.

آن چه به انسان نیرو می‌دهد و ماهیچه‌های خسته‌ی او را فعّال و بیدار می‌کند و در او انگیزه ایجاد می‌کند، همان توجّه به امر و محبوب و شناخت عظمت اوست. من برای کسانی که حرمتی قائل بودم و برایم عزیز بودند، قبل از این که نگاهشان به سمتی برود، در من انگیزه‌ای ایجاد می‌شد که به آن سمت بروم و قبل از اینکه نگاهشان به در برسد من در را باز کرده بودم و قبل از اینکه بخواهند ناله‌ای بکنند و یا حرفی بزنند حاضر و آماده شده بودم.

یکی از بزرگان نقل می‌کند که شبی برای عبادت در کنار مسجد سهله بودم، دیدم جلوی محراب، درویشی با موهای بلند و ژولیده مشغول عبادت است. تا صبح ناله می‌کرد و مضامینی از دعا می‌خواند که برایم تازگی داشت، متحیر ماندم یک درویش و این همه دقّت و اطلاع؟! نزدیک صبح شد، خاموش شد و رفت. خادم، صبح برایم سماور و چای آورد، پرسیدم این درویش کیست؟ گفت: درویشی اینجا نیست. گفتم چرا همان کسی که دیشب

در محراب بود. خادم گفت او میرزا خلیل الله کمره‌ای است. گفتم میرزا خلیل الله که استسقاء^۱ گرفته و دو سال است که از خانه تکان نمی‌خورد. خادم گفت: الان در حجره است و روز که می‌شود اصلاً نمی‌تواند تکان بخورد. آن بزرگ گفت آمدم، دیدم که بدنش به قدری ورم کرده که نمی‌تواند حرکتی کند، ولی وقتی شب می‌شود از جا بلند می‌شود و برای عبادت به مسجد می‌آید.

این قوّت در عبادت است که عظمت محبوب و معبود، چنان انگیزه‌ای در تو ایجاد می‌کند که همه‌ی دردها را فراموش می‌کنی.

اینکه نسبت به پدر و مادر وارد شده که نگذارید امر کنند، و نسبت به مؤمنین آمده که نگذارید ذلّت سؤال و درخواست در چهره‌شان آشکار شود، «إِنْتِدَىءٍ بِأَعْطِيَّةٍ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ»^۲ سزّش همین نکته و توجّه به امر و محبوب است.

توجّه به عظمت دوست، تو را تحقیر می‌کند و به خوبی‌هایت نگاه نمی‌کنی، مزد نمی‌خواهی و حتی شرمنده‌ای.

در تاریخ آورده‌اند شخصی در یک کوزه‌ی پر از کرم و کثافت برای خلیفه‌ی بغداد که بین دجله و فرات کاخی داشت آبی هدیه آورده بود. خلیفه، به او مزدی داد و به افرادش گفت، هنگام رفتن او را از کنار دجله و فرات ببرید.

خدا شاهد است که حتی خوبی‌های ما استغفار دارد.

۱ - استسقاء مرضی است که به خاطر وجود مشکل در کلیه‌ها، آب بدن یک جا جمع شده و اعضا متورم می‌گردند.

۲ - امالی، شیخ طوسی، ص ۵۸۴؛ تحف العقول، حسن بن شعبه الحیرانی، ص ۲۲۵

زِ بود مستعار استغفر الله ز هر چه غیر یار استغفر الله خیال می‌کنیم که عبادت کرده‌ایم. دو تومان در راه خدا می‌دهیم و دو میلیون تومان طلبکاریم و می‌خواهیم جبرئیل و میکائیل و ملائکه به کمک ما بیایند.

۲ - توجّه به امر و حکم. یعنی امر، امر مهمّی است و امر به تو واگذار کرده و گفته می‌خواهی انجام بده یا نه، تحمیل نمی‌کند و فشار نمی‌آورد، اما امر، امر حکیمانه‌ای است و خواسته، خواسته‌ی عزیزی است ولو از یک جاهل هم این حرف برخاسته باشد. گفته از اینجا کنار برو، آب می‌آید و یا سیل می‌آید. با او در گیر نمی‌شوی و قوّت پیدا می‌کنی؛ یعنی در امر حکیم هر چند امرش را نخواسته باشی به آن توجّه پیدا می‌کنی.

۳ - توجّه به آثار عمل و قرب به محبوب و معبود

شناخت و معرفت به آثار عبادت و عمل و محبّت نسبت به معبود، در قوّت عمل مؤثر است، همان طور که عکسش، توقّف از معبود و خشم و خستگی از او باعث ترک عبادت می‌شود.

در تاریخ آمده که شخصی به نام ذوالنمره که چهره‌ای مانند پلنگ، رنگارنگ و پیسی گرفته داشت و از اصحاب رسول خدا و اهل صُفّه محسوب می‌شد. روزی نزد رسول خدا آمد و گفت که واجبات خداوند چیست؟ حضرت همه را برایش شمردند. آن شخص گفت من جز این واجبات هیچ عمل دیگری انجام نمی‌دهم. حضرت تبسمی کردند و فرمودند چرا؟ گفت: آخر این

چه قیافه‌ای است که خداوند به من داده است؟

جبرئیل نازل شد و حضرت فرمودند: می‌خواهی این صورت را داشته باشی و این رنج را تحمل کنی و برای تو این درجات باشد - به او نشان دادند - آن شخص گفت: راضی شدم.^۱

گاهی هم توقّع آدم باعث می‌شود که عبادتش را رها سازد، همین که یکی از خواسته‌هایمان زمین می‌خورد، از همه‌ی خواسته‌های خدا چشم می‌پوشیم و توقّع داریم که اگر یک دفعه صدایش زدیم، اجابت کند و از اینکه خواسته و دعایمان برآورده نشد، بر او می‌شوریم و کم‌کم سست می‌شویم. و این از مکر شیطان است که به تو القاء می‌کند که دعایت برآورده نشد، پس نخواه.

خاصیّت دعا

این نکته را بگویم، دعا دو خاصیت دارد:

۱ - تو را به اندازه‌ای که مضطرّ و متوجه می‌شوی، به خواسته‌هایت می‌رساند و به تو می‌دهند.

۲ - دعا می‌کنی به خاطر این که عبودیت و وابستگی و تعلّق را اثبات کرده باشی و برایت مهم نیست که می‌دهند یا نه، برآورده می‌کنند یا خیر. و حتّی منتظر اجابت هم نیستی که حقیقت عبادت و بندگی دعاست؛ «الْدُّعَاءُ مُخُّ

۱ - بحار ج ۲۲ ص ۱۴۰ ح ۱۲۲.

الْعِبَادَةِ^۱.^۱ روحش دعاست. می‌گوید:

حافظ کار تو دعا کردن است و بس

در قید این مباش که نشنید یا شنید.

در این نالیدن است که ارتباط پیدا می‌کند و از مکر شیطان است که نکند

صدا را نمی‌شنود تا زمزمه‌ی تو را خاموش کند.

در روایت آمده که یکی از اسامی قیامت **يَوْمَ الْحَسْرَةِ** می‌باشد. حتی

حسرت برای مؤمنین. در آن روز می‌گویند تو دعا‌هایی کرده‌ای و به خاطر

جهاتی مستجاب و برآورده نشد. حال در برابر آن چه به تو ندادیم، این همه

برای تو. آدمی حسرت می‌خورد و می‌گوید کاش هیچ یک از دعا‌های من

برآورده نمی‌شد.^۲

اصلاً رنج این را نداشته باشید که برآورده شد یا نشد؛ چون حقیقت دعا در

این است که من محتاجم؛ «رَبِّ اِنِّي لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ».^۳

موسی فرار کرده و در کوچه‌ها و بیابان‌های مدین است و هیچ کس را ندارد

می‌گوید من محتاج توام. همین. از این عاشقانه‌تر و زیباتر چیست؟

نکته‌ی مهم‌تر اینکه او قبل از استحقاق و سؤال بخشیده؛ «يا مُبْتَدِئاً بِالنَّعْمِ

قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا».^۴

و در جای دیگر فرموده: «اِنَّتَ الَّذِي تُفِيضُ سَيِّبَكَ عَلَيَّ مَنْ لَا يَسْتَلْكَ».^۵

قبل از اینکه بدانم چشم و زبان و دست و پا می‌خواهم به من عنایت

فرموده.

تشنگی و آب را با همه آورده. وحشت و انس را با هم. دیگر چه رنجی؟

حال بعد از اینکه می‌فهمم و می‌خواهم و اصرار می‌ورزم نمی‌بخشد؟ در حالی

که بخشش‌ها از او کم نمی‌کند؛ «كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ اَنَا قَيِّمُهُ».^۱

این گام‌ها را باید محکم کرد تا آن جایی که جوابی نیامد، رنج نیافتن را

نداشته باشیم و این‌ها را جز موجودی خودمان حساب کنیم.

آن قدر لطیف و خبیر و عزیز است که به آن‌هایی که آمدند و نرسیدند دو

مزد می‌دهد، یکی مزد و اجر حرکتشان و دیگری مزد محرومیتشان «اُولَئِكَ

يُؤْتُونَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا».^۲

نکته‌ی دیگر اینکه توقع را باید کنار گذاشت و صبوری کرد، این نیست که

هر وقت خواستی بدهند، وقتی از او می‌خواهی به این معناست که از ضعف

خودت و از عجزت به غناء و عنایت و لطف و رحمت او نزدیک شده‌ای. پس

دیگر تو حاکم نیستی. او ربّ است و حکیم.

در روایت آمده دعای موسی در حق فرعون که از خداوند خواست او را

غرق کند مستجاب شد و به موسی گفته شد: «قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ».^۳ در حالی

که پس از چهل سال از استجابت دعا فرعون غرق شد.^۴

۱- ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۹۰؛ بحارالانوار، مجلسی، ج ۹۳، ص ۳۰۰، ح ۳۷

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۹

۳- قصص ۲۴

۴- تهذیب، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۸۴

۵- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۶۶ ح ۷

۲- قصص، ۵۴

۳- کافی ج ۲ ص ۳۵۵ ح ۵

۴- یونس، ۸۹

و نکته‌ی آخر این که، تو که به ضعف و عجزت واقف شده‌ای و به او روی آورده‌ای، راه را به او نشان مده. به او واگذار کن و تفویض نما.

در داستان یوسف آمده که می‌گوید: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»^۱ و... «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ»^۲. زندان برای من بهتر است و خداوند هم اجابت کرد. بعد که زندانی شده و گرفتار شده به جوانی که همراه او در زندان بوده و نجات پیدا کرده و به خدمت شاه درآمده می‌گوید: «أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ»^۳ از من نزد پادشاه یاد کن و به خاطر همین چندین سال دیگر در زندان ماند؛ «فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»^۴. اگر نجات می‌خواهی بگو خدایا نجاتم بده. چرا می‌گویی زندان برایم بهتر است و بعد متوسل و متوجه دیگری می‌شوی؟ که موسی گفت: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۵ و گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^۶.

نقل می‌کنند که یکی از طلاب، محتاج به زن بود و گرفتار آمد حرم حضرت امیر (ع)^(۱) و از حضرت خواست که فرزندی به ایشان عطا کند و پیش خود حساب کرد که اگر فرزند بدهند، از هوا که نمی‌دهند. یک زنی به آدم می‌دهند. از قضا یک زن خوبی از اشراف عرب نصیبش شد و شش ماهه بچه دار شد و زن، سر ز از دنیا رفت. بچه ماند روی دست پدر، گریه می‌کند و شیر می‌خواهد. مرد با بچه به حرم آمد و گفت من نمی‌دانستم که شما زبان کنایه

۱ - یوسف، ۳۳
۲ - همان، ۳۴
۳ - همان، ۴۲
۴ - همان، ۴۲
۵ - قصص، ۲۱
۶ - قصص، ۲۴

متوجه نمی‌شوید. من زن می‌خواستم، به بچه چه کار دارم.

حرف این است که چرا راه را نشان داده‌ای؟ و بازی در آورده‌ای و با کنایه خواسته‌ای؟ از او بخواه و به او واگذار کن که حکیم است و به دردها آشنا.
۴ - رضا، در قوت در عبادت دخالت دارد. توقع‌ها و توهّم‌ها یا از اصل دعا و عبادت محروم می‌سازد و یا آدمی را در عبادتش برانگیخته و سرکش می‌نماید و بر محبوب می‌شوراند.

جایی که بر کوزه‌ای فشار می‌آید از آن نقطه که ضعیف‌تر است می‌شکند و از هم می‌پاشد. پس اگر فشار و گرفتاری پیش آمد و عبادت را کنار گذاشتید متوجه باشید که این نقطه ضعف شماست. چطور آن جا که گرفتار می‌شوید غذا و لباستان را کنار نمی‌گذارید ولی عبادت را رها می‌کنید؟ پس در صدد رفع و حلّ این نقطه ضعف برآید و آن را تقویت کنید.

۵ - تمرین و تدریج، در قوت در عبادت مؤثر است. به عکس تحمیل که نفرت‌زا و خستگی آور است. کم مستمر بهتر از زیاد ملال آور است «قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ»^۱.

همیشه یک چیز کم و مستمری را بین خود و خدایتان داشته باشید که این پیوند مستمر، باعث نجات آدمی است و او را به نتیجه می‌رساند.

نقل می‌کنند عده‌ای از کرمانشاه عازم کربلا بودند که در راه مورد هجوم راهزنها و دزدان قرار گرفتند و کاروان غارت شد. یک نفر از اهل کاروان که

۱ - نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، حکمت ۴۴۴

جان سالم به در برده بود و امکان و پولی هم به همراه داشت، می‌گوید: از کنار تپه‌ای بالا آمدم سیاه چادرهایی دیدم. پیرمردی آن جا بود. بر او وارد شدم. از من پذیرایی کرد. امانتم را به او سپردم. چیزی نگذشت که غارت کاروان تمام شد. دیدم که از کنار تپه‌ها، دزدان به سمت همین سیاه چادرها می‌آیند و اشیاء دزدی را به داخل چادرها می‌گذارند. معلوم شد که پیرمرد، رئیس دزدان این منطقه است. با خودم گفتم آن‌ها کاروان را غارت کردند، من خودم اموالم را به دستشان سپردم. دزدها که در چادرها جمع شدند، دیدم هوا پس است، یواش یواش به راه افتادم تا لاقفل جانم را نجات دهم که پیرمرد صدا زد؛ کجا می‌روی؟ گفتم اجازه بدهید می‌روم. پیرمرد گفت بیا امانتت را بگیر. تعجب کردم. وقتی اموالم را گرفتم، زبانم باز شد. گفتم اگر اجازه بدهید سؤالی دارم. گفت بگو. پرسیدم مگر شما رئیس این‌ها نیستید؟ من که با دست خودم آورده‌ام؟ پیرمرد گفت درست است که ما دزدی می‌کنیم، اما طاعی نیستیم و به خاطر فقرمان دزدی می‌کنیم و با خود پیمانی بسته‌ایم که در امانت خیانت نکنیم. این خط را نگه داشته‌ایم.

آن چه که مهم است همین است که انسان چیزی برای خود باقی بگذارد و دستاویزی داشته باشد و بر همه چیز نشورد و پشت پا نزند و همه‌ی درها را به روی خود نبندد و پل‌ها را خراب نکند.

عبادت مستمر و بصیرت

آن وقت این کم مستمر در عبادت، بصیرت و نورانیت و یقین را به همراه

می‌آورد؛ که: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۱. و این یقین با خود شهود و رؤیت را به همراه دارد؛ که: «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^۲.

این‌ها از متن برخاسته و بافتن نیست توجه و دقت می‌خواهد.

این تبصر نتیجه‌ی این عبادت و عبودیت است.

با این توجه، بحث سوّم که چگونه قوّت در عبادت به بصیرت در کتاب و

فهم در حکم می‌انجامد، روشن می‌شود.

آن معنای عامی از عبادت که شامل عبودیت نیز می‌شد، با قوّت و

استمراری که در آن مطرح شد، به بصیرت و فهم می‌انجامد، بصیرتی در کتاب

و فهمی در حکم و نتیجه‌ی این دو رضایت قرآن است؛ «لَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَا جِلاً».

و این بصیرت هم در کتاب می‌آید که دعای حضرت به آن می‌پردازد و هم

به سبب است؛ «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۳ و هم در حوادث، بنا به

تعبیری که در سوره‌ی یوسف آمده: «وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ

تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»^۴. تأویل الاحادیث تنها به معنای تعبیر خواب نیست که این

یک معنای آن است. که تعبیر احکام و بازگرداندن حرف‌ها و حتّی حوادث را به

اصول آن‌ها نیز در بر می‌گیرد.

۱- حجر، ۹۹

۲- تکوین، ۶

۳- عنکبوت، ۶۹

۴- یوسف، ۶

تأویل و تنزیل

تأویل؛ یعنی بازگرداندن این همه به متون و اصولش.

در روایتی از حضرت رسول آمده: علی^(ع) بر تأویل قرآن و من بر تنزیل آن می‌جنگیم.^۱

یعنی وقتی قرآن می‌گوید: «قَاتِلُوا الْكُفَّارَ» و یا «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ». این آیه یک مصادیق آشکاری دارد که در هنگام نزول آن وجود دارد، که کفاری هستند که در دوره‌ی حضرت رسول^(ص) می‌باشند که به آن تنزیل می‌گویند. و یک مصادیقی هم می‌باشد که هنوز آشکار نشده و بعداً محقق می‌شود که به آن تأویل می‌گویند.

باز در روایت آمده که مَثَلُ قرآن مَثَلُ خورشید است. موضوعات و مصادیقی دارد که آشکار شده و گذشته و مصادیقی دارد که هنوز نیامده و محقق نشده‌اند؛ «مِنْهُ مَا قَدْ مَضَىٰ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ».^۲

ظهر و بطن

و شاید روایاتی که در ظهر و بطن وارد شده و اینکه قرآن چند بطن^۳ دارد معنایش همین باشد؛ که منظور از بطن مصادیقی است که هنوز بارز و آشکار

نشده‌اند و پنهان و مبطن هستند، به خلاف ظهر که مصادیق آشکار و روشن را می‌گیرد.

خلاصه اینکه این بصیرت‌ها چه به سبب و چه در کتاب و چه در حوادث، همه، نتیجه‌ی آن عبودیت و ایمان است. و کسانی هم که به خدا ایمان آورند «يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ».^۱

با این بصیرت تو دیگر گیج و متحیر نمی‌مانی که چه بکنی و چه نکنی؟ زنده باشی یا نباشی؟ مسلمان باشی یا نباشی؟ یعنی بودن و برای چه بودن و چگونه بودن و زندگی کردن را زیر سؤال برده‌ای و حلّ و فصل کرده‌ای. این از کارهایی است که باید در اوائل بلوغ انجام گرفته باشد و آدمی باید جواب این سؤال‌ها را پیدا کرده باشد تا به زندگی و مرگش معنا بخشد.

صراط و سبیل

به دعا برگردیم. «أَسْأَلُكَ قُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ». این قوت در عبادت و عبودیت باعث بصیرتی می‌شد و این عبودیت که صراط است ما را به سبیل و هدایت به آن‌ها می‌رساند. «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا»^۲ کسانی که جهادشان در ماست و در مسیر عبودیت هستند؛ «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۳ ما این‌ها را به سبیل هدایتشان می‌کنیم.

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۷

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۱

۳- همان

۱- حدید، ۲۸

۲- عنکبوت، ۶۹

۳- همان

گفتم که عبودیت صراط است؛ چون آمده: «أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۱. صراط یکی است و سبل متعدد و از این صراط مستقیم واحد است که تو، به سبل و راه‌های دیگر می‌رسی و رهنمون می‌شوی.

به عبارت دیگر از عبودیت است که به عبادت (معنای اول آن) و سبل می‌رسیم و رهنمون می‌شویم نه بالعکس از عبادت به عبودیت.

عرفاء می‌گویند اول شریعت است و بعد طریقت و سپس حقیقت. در حالی که اساساً سلوک از عبودیت و از حقیقت است بعد طریقت و بعد شریعت. این طور نیست که از شریعت به طریقت، به حقیقت بخواهی راه پیدا کنی. این سیر معکوس است و سامان ندارد. گام اول حقیقت است و عبودیت و سلوک از عبودیت است و عبودیت صراط است و نزدیک‌ترین راه تا رشد آدمی و تا تحوّل وجودی و بسط وجودی او.

کسانی که معکوس عمل می‌کنند به غرور و تظاهر و ریا و هزار درد و آفت دیگر مبتلا می‌شوند که باید سال‌های سال آن‌ها را پاک کنند و به سامان نمی‌رسند.

پس این صراط و عبودیت، برای تو بصیرت و نورانیتی را در کتاب می‌آورد. و در نتیجه حکم را هم به دست می‌آوری و می‌فهمی که، «وَفَهْمًا فِی حُكْمِكِ» و آدمی که این مراحل را طی کرد به قرآن نزدیک می‌شود.

رضایت و شکایت قرآن

ما وقتی که دارایی‌مان را مصرف کرده باشیم، منتظر هستیم و طالب. درست مثل بتایی که آجری را به او داده‌اند و آن را کار گذاشته و منتظر آجر بعدی است. اما وقتی که داده‌ها را مصرف نکرده باشیم و آجرها را در دست گرفته باشیم و کار نگذاشته باشیم نمی‌توانیم طلب کنیم، نمی‌توانیم بگیریم، بهمان بدهند و پرتاب هم بکنند، صدمه می‌خوریم.

«لَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَا حِلًّا». این شکایت قرآن است از اینکه تو همراهش نبوده‌ای. حکمی بوده و کلامی آمده، آن را نشنیده‌ای. هدایتی آمده، تو به آن چشم ندوخته‌ای و به ندای حقّ جواب نداده‌ای. نه شنیدی و نه پاسخ گفتی. یعنی تو در سمع و بصرت و لسان و اعضاء و جوارحت وحی نشدی و وحی را برنداشتی از وحی و قرآن بهره‌مند نشدی و آن را کنار گذاشتی و این شکایت و ناراضی‌ای اوست.

مَحَلّ با حرف جرّ به معنای «شکی عنه» و «سعی علیه» است. به معنای شکایت و سعایت است و بدون حرف جرّ به معنای بی‌باری و بی‌حاصلی است. اَرْضُ مَا حِلٌّ به زمینی گفته می‌شود که قحطی زده و بی‌حاصل است.

هر دو معنا می‌تواند مطرح باشد. قرآن از ما ناراضی و شاکی نباشد و یا برای ما بی‌حاصل نباشد. ولی با توجه به «بنا» و حرف جرّی که در دعا آمده، بیشتر به معنای شکایت و سعایت است.

«وَ الصِّرَاطُ زَائِلًا»؛ یعنی صراط را متزلزل نکن. صراط عبودیت است.

صراطى كه فردا دارى، عبوديت امروز توست. در اينجا هر اندازه متزلزل باشى، در آن جا مى لرزى و هر اندازه هم كه در دنيا سريع و ثابت قدم باشى، در آن جا بدون اينكه رنج داشته باشى، مى گذرى و عبور مى كنى.

«و مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُؤْتِيًا». رسول را از ما روى گردان نسااز. به ما پشت نكند. رسول به چه كسى پشت مى كند؟ اين دستور خداست كه، «تَوَلَّ عَنْهُمْ»^۱ «ذَرَّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»^۲.

آن جايى كه تو در ملاعبه و بازى گرى هستى و آن جا كه تو خائض و فرو رفته اى و آن جايى كه بى توجه و مستخف به امر او هستى، به تو پشت مى كند و بى اعتنا مى شوند.

وقتى كه آدمى به مجموعه اى امر و حكم حق و سنت رسول و قرآن و سيره و عترت او بى توجه و بى اعتنا بود. و آن ها را رها كرد و به كار نگرفت و در عبوديت او، اين همه متجلى نشد، به بصيرتى نخواهد رسيد و به احكام و ائق نخواهد شد و در نتيجه، بى اعتنايى رسول و تولى او را هم خواهد داشت.

خدايا تو رحم كن و رسولت را از ما روى گردان قرار مده.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

«اللَّهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلَى دِينِكَ وَ اسْتَعْمِلْنَا بِطَاعَتِكَ وَ لِيُنْ قُلُوبَنَا لِرَبِّ لِيَأْمُرَكَ»^۳.

دعاى روز سه شنبه

محيطها و موضع گيرى ها

قَالَتْ فَاطِمَةُ (س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ غَفْلَةَ النَّاسِ لَنَا ذِكْرًا وَ اجْعَلْ ذِكْرَهُمْ لَنَا شُكْرًا وَ اجْعَلْ صَالِحَ مَا نَقُولُ بِالسِّتِنَةِ نِيَّةً فِي قُلُوبِنَا».

«اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ رَحْمَتِكَ أَرْجَى عِنْدَنَا مِنْ أَعْمَالِنَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

«وَ وَفَّقْنَا لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَ الصَّوَابِ مِنَ الْفِعَالِ»^۱.

ترجمه

خدايا! غفلت مردم را ذكر و آگاهى ما قرار بده. آن لحظه اى كه مردم غافلند، لحظه اى ذكر و بيدارى ما باشد.

خدايا ذكر و بيدارى مردم را شكر ما قرار بده. هنگامى كه آنها متذكر و بيدارند، اين بيدارى و آگاهى باعث شكر ما شود.

در يك چنين شرايطى كه همه متذكر و بيدارند، تو آن چه را كه بر زبان ما

۲- انعام، ۹۱

۱- صافات، ۱۷۸

۳- مفاتيح الجنان، دعاى امام زمان در عصر غيبت

۱- بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۹، به نقل از البلد الامين، كفعمى

از خوبی‌ها جاری می‌شود، نیت‌ها و ریشه‌هایش را در دل‌ها مان قرار بده و محکم و استوار ساز. کاری کن که در دل ما نیت‌ها و ریشه‌هایش پا بگیرد. خدایا! غفران تو از گناهان ما گسترده‌تر است و امیدمان به رحمت تو بیشتر از کارهای ما است. خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را موقّق بدار تا صالحات اعمال و کارهای درست و صواب را داشته باشیم.

محیط غفلت

محیط‌ها با هم متفاوت‌اند. گاهی محیط، محیط غفلت است و بی‌توجهی، لهُو است و سرگرمی و اشتغال به غیر است؛ که اصولاً این همه از غفلت‌ها و حتّی از کفر برخاسته. در آیه‌ای از سوره‌ی روم^۱ به دست می‌آید: وقتی غفلت شکل می‌گیرد تا حدّ کفر پیش می‌رود. پس یک مرحله، غفلت است، لهُو و سرگرمی است، اشتغال به غیر است، فرو رفتن در دنیا است.

آدمی در لحظه‌ی غفلتش بازی می‌کند و سرگرم می‌شود. و این سرگرمی باعث می‌شود که فرو رود و فائز نباشد؛ «ذَرَّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»^۲. گاهی هم محیط، محیط ذکر است و توجه. تنبّه است و بیداری.

انسان در چنین محیطی که قرار می‌گیرد از خودش شرمند می‌شود و در آینه‌ی چهره و حضور دیگران و اشک و آه آن‌ها و فداکاری و ایثارشان، بخل و کوتاهی خودش را می‌بیند. تنبلی و سستی‌اش را می‌بیند. وقتی می‌بیند که دیگران با سر رفته‌اند و او هنوز گامی برنداشته، شرمند می‌شود و این محفل

و مجلس در او بصیرتی را می‌آورد و او را بیدار می‌کند. گاهی هم محیط، محیط شکر است و بهره برداری، فعّال است و زنده و آدمی به حرکت مستمرّی رسیده است و به سمت خوبی‌ها و صالحات و حسنات، حرکت می‌کند.

موضع‌گیری

در محیط‌های غفلت زده و غافل، آدمی می‌تواند سه موضع‌گیری و برخورد داشته باشد.

می‌تواند رو به پستی بیشتری بیاورد و جایی که همه مشغولند، ساز محکمتری را بزند و فساد بیشتری بیاورد؛ چون در این آینه‌ی سیاه، بدی‌های ما انعکاسی ندارد و جلوی چشمان نمی‌آید. و در چنین جمع غافلی، زشتی‌ها مان رسوا و مفتضح نیستند و آنها را نمی‌بینیم.

وقتی همه دارند فریاد می‌زنند، اگر من هم فریاد بزنم و زمزمه‌ای کنم، به جایی بر نمی‌خورد، ولی وقتی همه آرامند، زمزمه و حتّی صدای نَفَس من هم آزار دهنده است.

می‌تواند به همرنگی روی بیاورد، اگر به فساد بیشتری روی نیاورد، لااقل در همان حدّ باقی بماند و جزء غافل‌ها باشد.

می‌تواند از غفلت و بی‌توجهی و از چشم پوشی و یا زشتی عمل آن‌ها بیاموزد و بیدار شود. آدمی به خاطر حبّ به نفس و علاقه‌ای که به خود دارد نمی‌تواند بدی‌هایش را احساس کند و برایش آشکار نمی‌شود، ولی وقتی

همین بدیها در دیگران بدون این محبتی که حائل و حاجب است، جلوه می‌کنند، آدم زشتی‌اش را احساس می‌کند و در آینه‌ی سیاه دل دیگران متوجه زشتی‌های خودش می‌شود و به ذکر و بیداری می‌رسد. وقتی تو می‌بینی دیگران با این همه آیات و عنایاتی که در حقشان شده، غافلند و بی‌توجه، می‌توانی به خاطر نبودن حبّ به نفس و نبودن این حائل و حاجب، آگاه و بیدار باشی. و این کوثر است؛ یعنی تو در هر موقعیتی که هستی و در هر محیطی که قرار گرفتی، بتوانی بهترین موضع‌گیری و برخورد را داشته باشی. و فاطمه کوثر را می‌خواهد. از خدا می‌خواهد که اگر آدمی در محیط غفلت و بی‌توجهی قرار گرفت، نه رو به فساد و تجاوز بگذارد و نه در همان حدّ از حماقت و غفلت بماند تا باعث بهره‌مندی و استعمار دیگران شود. بلکه از آن همه، به ذکر و بیداری و توجه دست یازد. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ غَفْلَةَ النَّاسِ لَنَا ذِكْرًا».

محیط ذکر و موضع‌گیری

اما در محیط دوّم هم که محیط ذکر است، انسان به سه گونه می‌تواند عمل کند:

- ۱- آن‌جا که همه بیدارند و متذکّر، همه چیز را به بازی و سخریه بگیرد، لجاج بازی کند و تذکرها و آیات و عنایات او را به بازی گیرد و مسخره کند.
- ۲- مانند دیگران متذکّر و بیدار باشد.
- ۳- بالاتر، هنگام بیداری آن‌ها جلودار باشد و شاکر، نه متمسخر و بازیگر و نه متذکّر و بیدار، بلکه شاکر و پیشرو و بهره‌مند؛ که شکر، بهره‌برداری و

بهره‌مند شدن است.

حضرت از خداوند می‌خواهند که در این محیط مناسب و سالم به رفعت بیشتری برسد. «وَ اجْعَلْ ذِكْرَهُمْ لَنَا شُكْرًا».

محیط شکر و موضع‌گیری

اما آن چه در محیط سوّم که محیط شکر است و بهره‌برداری، مطلوب است، این است که: هر آن چه از خوبی‌ها، که بر زبان آدمی گُل کرده و شکوفا شده، اگر چه هنوز بر قلبش ننشسته و در آن استوار نگردیده، در دلش ریشه کند و جای گیرد و محکم گردد. «وَ اجْعَلْ ضَالِحَ مَا نَقُولُ بِالسُّنَّتِ نَيْئَةً فِي قُلُوبِنَا»؛ یعنی آن چه از حرف‌ها و گفت‌وگوها و دادوستدهای خوبی که در این محیط (شکر) شکل می‌گیرد و آن چه بر زبان جاری می‌شود، تو عنایت کن تا در دل و وجود آدمی ریشه گیرد و ثابت شود.

نکته‌ای که مهم است، اینکه گاهی یک جریانی در زبان تو شکل می‌گیرد و حرفی از زبانت پریده ولی در ظاهر است و خودت هم به آن پایبند نبوده‌ای و بازی بوده، اما رفته رفته این جریان ریشه دار می‌شود و در دل تو تحوّل را می‌آورد.

اول دختری را می‌خواستی و عشق دیگری را داشتی ولی فردا که قدرت‌ها را دلیل خودت می‌بینی، رو به سمت دیگری می‌آوری. ممکن است خدا را در ظاهر صدا زنی و بر زبان تو جاری شود و در دلت جایی نداشته باشد ولی بعدها که ضعف و ناتوانی دیگران را دیدی رو به سمت او می‌آوری و به او تکیه

می‌کنی.

مرحوم نراقی داستانی را در کتاب طاق‌دیس به صورت شعر آورده که شخصی عاشق دختر پادشاه می‌شود، ولی برای رسیدن به او راهی ندارد. مادرش که در خانه‌ی وزیر شاه کار می‌کرده، وضع بچه‌اش را برای وزیر می‌گوید و وزیر چاره می‌کند و می‌گوید برو فلان غار و مدتی را به دروغ و در ظاهر مشغول عبادت شود تا من شاه را به حضورش آورم، ولی وقتی شاه آمد زود جواب ندهد و با اشاره‌ی من شاه را بپذیرد.

از آن جا که شاه صاحب پسر و وارثی نبود، و بچه دار نمی‌شد، وزیر آمد و در شهر پخش کرد که مستجاب‌الدعوه و عابدی در فلان غار زندگی می‌کند. این سخن که به گوش شاه رسید به وزیر گفت: می‌گویند مستجاب‌الدعوه‌ای آمده است وزیر گفت چنین می‌گویند. شاه گفت دعایش مستجاب می‌شود، وزیر گفت این‌ها حرف است. شاه گفت به تو نمی‌رسد که در برابر آنچه ما می‌خواهیم قد علم کنی. وزیر برنامه‌ای ترتیب داد و شاه را به نزد آن جوان عاشق به غار کشاند، وقتی رفتند، دیدند جوان مشغول عبادت است، مدتی نشستند و وزیر سرفه‌ای کرد و اشاره‌ای نمود، دید که جوان راه نمی‌دهد. زمان طولانی شد و چون دیدند که جوان راه نمی‌دهد و نمی‌پذیرد، بازگشتند.

بعد وزیر پیغام داد که فلان فلان شده من شاه را با هزار بدبختی نزد تو آورده‌ام و تو جواب نمی‌دهی؟ جوان گفت نه تو را می‌خواهم نه او را و نه دخترش را. من به دروغ مدتی عبادت کردم، خداوند او را به پایم انداخت اگر به

صداقت عبادت می‌کردم، چه می‌شد؟!^۱

چنان‌که سحره و جادوگرانی که تا دیروز، قرب فرعون را طالب بودند و می‌گفتند: «إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ؟»^۲ اگر ما بر موسی پیروز شدیم، آیا نزد تو اجر و پاداشی خواهیم داشت؟ و فرعون می‌گفت: «نَعَمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُتَقَرَّبِينَ»^۳ بلکه شما از مقربین من خواهید بود و در جوار من قرار خواهید گرفت، وقتی قدرت ما فوق، و عنایت بیشتری را مشاهده کردند، به سجده افتادند و به قرب حق رسیدند.^۴ چرا که سجده به شهادت آیه‌ی آخر سوره‌ی علق قرب است، همان طور که جوان عاشق دریافت که پادشاه محتاج دعای اوست و نه بر شاه و نه بر فرعون، نمی‌توان تکیه کرد و از آن‌ها خواست.

گفته بودند شخصی خواست آبدوغ بخورد. نان‌ها را داخل آن ریخت، دید نان‌ها و رفت، گفت تو که خودت و می‌روی چطور می‌خواهی مرا نگه داری و سیر کنی؟

در یک چنین محیط و جریان بالنده‌ای حتی ممکن است تظاهرها، انسان را به سمت و سوی دیگری بیاورد همان‌طور که ممکن است خوبی‌ها باعث غرور و از دست رفتن شود. خیال نکنیم اگر یک شب و یا دو شب نماز شبی خواندیم و توجهی پیدا کردیم و اشکی ریختیم، دیگر با ملائکه هم پیاله شده‌ایم و به جایی رسیده‌ایم. خیر، به خودمان نزدیک شده‌ایم و از او جدا شده‌ایم. در این هنگام یک شب، دو شب خوابمان می‌کند و نماز صبح هم

۱- کتاب طاق‌دیس، نراقی

۲- اعراف، ۱۱۳

۳- همان، ۱۱۴

۴- همان، ۱۲۰

بیدار نمی‌شویم و از خودمان می‌رنجیم و ناراحت می‌شویم؛ که در روایت آمده: «مَا قَبْتُ لِنَفْسِي زَارِي عَلَيْهَا»^۱ و این جاست که به او نزدیک شده‌ایم.

مغفرت و رحمت

در ادامه حضرت می‌گویند: «اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ رَحْمَتَكَ أَرْجَى عِنْدَنَا مِنْ أَعْمَالِنَا».

اگر در محیط غافل مبتلا شدم، این گناهان، مرا محروم نسازد؛ که غفران تو گسترده‌تر از بدی‌ها و زشتی‌های ماست.

اگر کاری را انجام دادم، در زورق عملم نشینم، که در نزد خودم، به رحمت تو بیشتر از عملم امیدوارتر و واثق‌ترم. پس نه غرور عمل، تو را می‌گیرد و نه ذنوب مزاحم توست؛ که ذنوب را با غفران حق و غرور را با امید به رحمت حق، کنار گذاشته‌ای.

خدایا! خوبی‌های ما مورد امید نیست، بدی‌های ما هم مانع از غفران تو نباشد. چه معامله‌ی خوبی!

صالحات و حسنات

با توجه به رحمت و غفران حق و با توجه به اینکه نه غرور عمل را داری و نه رنج و گرفتاری ذنوب را و بعد از صلوات بر محمد و آل او، تو خواستار صالحات و حسنات هستی «وَوَقُّنَا لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَ الصَّوَابِ مِنَ الْأَفْعَالِ». تو

۱- امالی، شیخ طوسی، ص ۱۶۷

عنایت کن که ما به صالحات و حسنات، هر دو، دست پیدا کنیم.

فعل صواب: فعلی است که خوب است، کاری است که ملاک دارد، ارزش دارد، حسن در عمل را با خود دارد، ولی زمان مناسب و مکان مناسب و جهت مناسب را ندارد. فعل صواب همان **حسنة** است.

فعل صالح و عمل صالح: عملی است که گذشته از حسنی که دارد، زمان و مکان و جهت مناسب را نیز دارا باشد.

پس یک عمل خوب (حسنة) با سه خصوصیت زمان و مکان و جهت مناسب، یعنی با توجه به تاریخ و جغرافیای خودش **صالحه** می‌شود و به آن عمل صالح می‌گویند.

ممکن است تو خون بدهی و شهید بشوی ولی در زمان مناسب و مکان مناسب و در جهت و هدف مناسبی قرار نگرفته باشی. اگر توایینی که بعدها در شهرهای مختلف خونشان به زمین ریخته شد و در کوفه فعال شدند. در روز عاشورا با حسین و در کنار او بودند و خونشان در کنار خون حسین^(ع) می‌ریخت، چنان که حرّ، حجّتی بر تمامی آنها است، که آمد و با حسین ماند. قطعاً وضع عوض می‌شد و در سپاه دشمن، تزلزل می‌آمد.

پس دقت کنید، خون همان خون است. اما این که کجا ریخته شده، این مهم است.

یک قطره بنزین اگر در جایگاه خودش بسوزد، حرکت ایجاد می‌کند ولی چهل لیتر بنزین هم وقتی در فضای آزاد بسوزد و در جایش مصرف نشود، تنها شعله‌ی سرکش دارد و حرارت، اما حرکتی را نخواهد داشت.

این حسنات بود و صالحات و این هم تفاوت هر دو با هم. و این فاطمه (س) است و کوثر رسول، که خود، کوثر را طالب است و از خدا می‌خواهد که غفلت‌ها باعث بیداری و توجه ما و تذکرها باعث بهره‌مندی و شکر ما شود تا خوبی‌هایی که بر زبان ما جاری می‌شود در دل ریشه دواند و پاگیرد و استوار گردد و به خاطر سنگینی بار گناهان مان محروم از غفران او و به خاطر غرور در اعمالمان، مایوس از رحمت او نگردیم تا در نتیجه توفیق دستیابی به صالحات و حسنات را داشته باشیم.

خدایا تو رها نکن و بر ما ببخش.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

«إِلَهِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۱ «وَلَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ عَنْ حَدِّ

التَّقْصِيرِ»^۲

دعای روز چهارشنبه

حفاظت و ستر

قَالَتْ فَاطِمَةُ (س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ:

«اللَّهُمَّ اخْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَ رُكْنِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ وَ بِأَسْمَائِكَ

الْعِظَامِ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْفَظْ عَلَيْنَا مَا لَوْ حَفِظَهُ غَيْرُكَ ضَاعَ

وَ اسْتُرْ عَلَيْنَا مَا لَوْ سَتَرَهُ غَيْرُكَ شَاعَ. وَ اجْعَلْ كُلَّ ذَلِكَ لَنَا مَطْوَعًا إِنَّكَ

سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ»^۱

ترجمه

خدایا! تو ما را در حراست و حفظ خودت قرار بده، با آن چشمی که

نمی‌خوابد و با آن نیرویی که مغلوب نمی‌شود و با آن اسماء و نام‌های بزرگی

که تو داری ما را حفظ و حراست کن. خدایا! بر محمد و آلش درود فرست.

خدایا! تو برای ما حفظ و نگهداری کن. آن چه را که اگر غیر تو بخواهد

حفاظت کند، ضایع شود. و بپوشان بر ما، آن چه را که اگر غیر تو بخواهد

بپوشاند، آشکار شود. خدایا از این حفظ و ستر خود برای ما وسیله‌ای در راه

۱- کافی، ج ۲، صص ۵۲۴ و ۵۸۱، ح ۱۰ و ۱۵

۲- بحار، ج ۶۸، ص ۲۲۹

۱ - بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۹، به نقل از البلد الامین، کفعمی

اطاعت خودت قرار بده. که تو خواسته‌ها را می‌شنوی و نزدیک هستی و جوابگو.

در بیان حضرت زهرا(س) دو نکته مطرح است. یکی حفاظت و نگهداری و حراست و دیگری ستر و پوشش.

سؤال اساسی که در مورد این دو نکته مطرح است این است که چرا حضرت حفاظت و ستر را می‌خواهد و اصولاً آدمی چه وقتی حفظ و ستر دیگران را می‌خواهد و به آنان روی می‌آورد؟

وقتی تو امکاناتی داری که ارزشمند و زیاد است و از طرفی دشمنان زیادند و آماده‌ی بردن. و به ضعف و ناتوانی خودت هم در حفظ آن‌ها واقف هستی، در این هنگام به دیگری واگذار می‌کنی، به بیمه روی می‌آوری، به لوطی محل و...

وقتی که تو عیبی و مشکلی در سر و صورت و یا بدنت داری، از آرایشگر و یا خیاط محلّ می‌خواهی جوری بپوشاند و طوری لباست را بدوزد که عیب‌های تو مستور بماند و بر دیگران آشکار نشود.

اگر تو توانمندی و مدّعی هستی که می‌توانی حفظ کنی، حفاظت دیگری را نمی‌خواهی. آن جا که ناتوان می‌شوی، یا به خاطر وسعت امکانات و ارزش آن‌ها و یا به خاطر کثرت مهاجمین و نفوذ شیاطین و حضور آن‌ها، رو به سوی دیگری می‌آوری، پناهنده می‌شود و حصن و حفاظت او را می‌پذیری. این‌ها، همه مراتب این مقدار از درک ارزش و درک تنهایی و ضعف و ذلّت خودمان است.

حضرت از خداوند حفاظت و ستر را می‌خواهد. چون هم به نعمت‌ها و عنایت‌های عظیم او واثق است و هم به ضعف و ناتوانی انسان واقف.

در مورد حفاظت و حراست چند سؤال مطرح است. اینکه خداوند چه وقت می‌پوشاند و شرط حفاظت و نگهداری چیست؟ از چه چیزهایی انسان را حفظ می‌کند؟ وسیله‌ی حراست و حفاظت چیست؟ مورد حفاظت چیست و چه چیزهایی را می‌خواهیم حفظ کند؟ حفاظت حق چگونه و به چه نحو است؟

شرط حفاظت

اما در مورد شرط حفاظت اگر بناست او عهده‌دار من باشد و از من محافظت کند، باید خودم در مقام حفاظت و نگهداری باشم و هتک حرمت و پرده دری نکنم، باید از او باشم و برای او. منسوب به او باشم. به او واگذار کنم. کسی که تمرد می‌کند، رهایش می‌کنی. کسی که زیر بار نمی‌رود و در خیمه‌ی تو نمی‌نشیند، مدام سر بیرون می‌آورد و دست بیرون می‌کند و قدم بیرون می‌گذارد، رهایش می‌کنی و به او توجهی نخواهی داشت.

پس شرط حفاظت، تفویض و واگذاری به اوست. «وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا»^۱. مؤمن آل فرعون خودش را به حقّ و امر او واگذار کرده. وقتی تو خودت را برای او گذاشتی، او تو را حفاظت می‌کند. نکته‌ی لطیف و دقیق این است که تو در فرض تفویض و واگذاری به

او هر چه ببینی خیر توست و باعث زیادتی تو. کشته شوی، زنده بمانی، زخم خوری، عزیز شوی و به مصر برسی و صاحب قدرت و یا ذلیل شوی و در چاه بیفتی.

حفاظت منوط به این است که تو وابسته شوی و از آن‌ها باشی. اینجاست که رنج تو، رنج آن‌ها و شادی تو شادی آن‌ها است.

راوی می‌گوید: در کنار حضرت بودم، خوشحال شدند. پرسیدم چه شد؟ فرمودند: در فلان جا شیعه‌ی ما به فلانی احسان کرد. گفتم شما این‌گونه خوشحال می‌شوید؟ فرمودند: بله. خدا و رسولش هم خوشحال می‌شوند.^۱ از آن‌ها بودن و با آن‌ها بودن مهم است. لازم نیست که معصوم باشیم؛ لاقلاً سرکش نباشیم.

از چه چیزهایی حفظ می‌کند؟

با این تفویض به جایی می‌رسی که می‌خواهی تو را حتی از خودت هم حفظ کند که در دعا آمده: «مِنْ شَرِّ نَفْسِي، مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ، مِنْ شَرِّ السُّلْطَانِ، مِنْ شَرِّ عَمَلِي».

می‌خواهی از شرّ نفس و شیطان و سلطان و عمل خودت محفوظ بمانی.

وسيله‌ی حفاظت

وسيله‌ی حفظ و حراست او چیست؟ در خود بیان حضرت به سه چیز اشاره شده است. عین و رکن و اسماء.

با عین و چشمی که نمی‌خواهد. با رکن و نیرو و قدرتی که محدود و مغلوب نمی‌شود. با اسماء و تجلیاتی که مدام تحقق دارند و کارها و افعال او را در بر می‌گیرند. رحمانیتش، جباریتش، قهاریتش، اخذش، وجدش، بطشش و... این‌ها هر کدام تجلیات متعددی دارند و این تجلیات در نظام‌ها و سنت‌هایی که او گذاشته و در مخلوقاتی که او آفریده وجود دارد، هم در سنن و نظام‌ها، هم در ملائکه و مخلوقات و هم در افعال و اشیایی که او در این عالم، کنار هم قرار داده.

در خارج هم می‌بینیم، نظام‌ها و سنت‌هایی که او گذاشته، ملائکه و مخلوقات و مؤمنینی که او دارد، عین و رکن و اسماء او را در خود تجلی می‌دهند.

نظام‌های او، مخلوقات او و مؤمنینی که حامل امر و نهی او هستند، این‌ها همه وسیله‌ی حفاظت و نصرت او هستند؛ که: «و الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ».^۱ خدا آدمی را با جبرئیل و میکائیل و ملائکه و مؤمنینی که وجود دارند، یاری می‌کند و حفظ می‌نماید.

مورد حفاظت

مورد حفاظت چیست و چه چیزهایی را می‌خواهیم، خداوند حفظ کند؟ آن‌چه که می‌خواهیم حفظ شود، جان است، مال است، ناموس است، امکانات و اموال هستند و از طرفی دین است، ایمان است، اعمال صالحه و

حسنات هستند.

آدمى مى‌خواهد كه هم در جان و مالش و هم در امكانات و نعمت‌هايش و هم در اعمال و حسنات و صالحاتش، محفوظ بماند و در پناه او باشد.

كَيْفِيَّتِ حِفَاظَت

خداوند چگونه حفاظت مى‌كند؟ در حفظ بايد اين نکته در نظر گرفته شود كه آن چه تو مى‌خواهى محفوظ بماند، هرچه كه باشد، كتاب است و يا... از بين نرود و وضعش به هم نريزد و ضايع نگردد، اگر لازم است در حرارت معين و يا رطوبت معينى نگهدارى كنى تا محفوظ بماند و از بين نرود، بلكه باعث بهتر شدن و زيادتر شدنش گردد. پس در حفاظت هم مصونيت و سلامت مطرح است و هم رشد و زيادتى.

در روايت آمده: وقتى بنده‌اى صدقه‌اى را نزد خداوند مى‌گذارد و عنائتى را نسبت به برادر مؤمنش انجام مى‌دهد، خداوند آن را برايش بزرگ مى‌كند و در قيامت به اندازه‌اى كوهى به او تحويل مى‌دهد.^۱

شرط ستر

اما در مورد ستر و پوشش نيز چند نکته مطرح است:

يكى شرط ستر است و اينكه در مقام عفت و ستر و پوشش باشم و اينكه حرمتى را نگه دارم و هتكى نداشته باشم.

گاهى انسان گناه مى‌كند و در مقام پنهان كردن آن بر مى‌آيد تا ديگران متوجه نشوند، اينجا حق دارم و سزاوارم كه او هم بر من ببوشاند و بر ديگران آشكار نسازد، اما وقتى گناهى را مرتكب مى‌شوم و آن را آشكار مى‌سازم و بالاتر به آن افتخار هم مى‌كنم و به شيوع آن همّت مى‌گمارم، در اين صورت من تعففى نداشته‌ام و سزاوار ستر و پوشش از جانب حق هم نخواهم بود؛ كه نفس گناه با شيوع و افتخار به آن تفاوت دارد.

در روايت آمده كسى كه گناه مى‌كند و نمى‌پوشاند، حرمتى ندارد و غيبت او مجاز است.^۱

حرمت غيبت در حوزه‌اى است كه تو حرمتى را حفظ كرده‌اى و حریم نگه داشته‌اى ولى وقتى براى خودت هم حرمتى نگذاشتى، توقع حرمتى را از ناحيه‌اى ديگران نبايد داشته باشى.

شرط ستر و پوشش و اينكه مرا حتى از خودم هم ببوشاند، تعفف است و خوددارى. و در مقام پوشاندن و پنهان كردن باشم. مستورى حق در گرو اين نيست كه گناه نكنم؛ چرا كه معصوم از گناه و خطا نيستم. در گرو اين است كه تعففى داشته باشم، حرمتى نگه دارم، نه اينكه آشكار سازم. بعد هم بخواهم كه ببوشاند، نه، چيزى كه تو آشكارش كردى ديگر پوششى برنمى‌دارد.

مورد ستر

نكته‌ى دوم، مورد ستر است. يعنى چه چيزهاى را مى‌خواهيم ببوشانيم؟

۱ - همان، ج ۷، عنوان غيبت

۱ - ميزان الحكمة، ج ۵، عنوان صدقه

گاهی می‌خواهیم ضعف و عیوبمان را مستور بداریم، گاهی گناهانمان را و گاهی هم اسرارمان را.

آن‌چه در ذهن سیال و تفکرات و دل آدمی می‌گذرد، و به عنوان سرّ و راز اوست اگر بنا شود که آشکار گردد برایش چیزی باقی نمی‌گذارد؛ که: «لَوْ تَكَاشَفْتُمْ لَمَا تَدَاغَتْكُمْ»^۱. اگر بر همدیگر آشکار می‌شدید، هم دیگر را دفن نمی‌کردید.

وسيله‌ی ستر

نکته‌ی سوّم: وسيله‌ی ستر اوست و اینکه چگونه می‌پوشاند؟

گاهی چشم‌ها را بر میدارد و توجه‌ها را منصرف می‌سازد؛ که: «بِيَدِهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ». گاهی حجابی می‌آورد، غفلتی می‌اندازد و گاهی هم نسیانی می‌آورد.

پس صرف چشم‌ها و توجه‌ها، غفلت و نسیان و حجاب و حائل‌هایی که او می‌گذارد، وسيله‌ی ستر و پوشش او هستند.

از چه کسی می‌پوشاند

نکته‌ی چهارم و آخر اینکه مرا از چه کسی می‌پوشاند؟

از خودم. ما را از خودمان نیز می‌پوشاند. اگر به بدی‌هایمان آگاه شویم و به اندازه‌ای که او از ما می‌داند، بدانیم هرگز بر خودمان نمی‌بخشیم.

از رسولش. در روایت آمده: وقتی روز قیامت هنگام محاسبه‌ی امّت‌ها فرا می‌رسد. حضرت رسول از خدا می‌خواهند که امّت مرا علی رؤوس الاشهاد و پیش چشم همه، محاسبه نکنید. (مثل اینکه رسول الله از اینکه امّت ایشان و منسوبین به او رسوا و مفتضح شوند، شرمند می‌شوند.) حضرت دعا می‌کنند و از خدا می‌خواهند که آن‌ها را طوری محاسبه فرماید که دیگران متوجّه نشوند و می‌گویند: خدایا! تنها من باشم و تو و امّت من.

خطاب می‌رسد که اگر نمی‌خواهی دیگران متوجّه شوند، من هم نمی‌خواهم حتی تو مطلع شوی؛ «أَحَاسِبُهُمْ وَ حَدِي». خودم به حساب ایشان به تنهایی رسیدگی می‌کنم.

از ملائکه کرام، خداوند از کاتبینی که همراه ما هستند و خوبی‌ها و بدی‌های ما را جمع آوری می‌کنند، تصمیم و اقدام به گناه را می‌پوشاند. در روایت است، اگر صبح اقدام کردی، تا غروب می‌پوشاند و در این فرصت اگر توبه کردی، نمی‌نویسد و ملائکه هم مطلع نمی‌شوند. اگر شب گناه کردی، تا صبح فرصت می‌دهند و نمی‌نویسند.^۱

او ستار است و خیر الساترین و این ستر و پوشش او و آن حفظ و حراست او تا جایی ادامه می‌یابد که باعث جسارت بیشتر ما نشود و ما را به او نزدیک‌تر کند و وسيله‌ای باشد برای اطاعت و بندگی ما نه سرکشی و طغیان ما که در ادامه‌ی دعا آمده:

«وَ اجْعَلْ كُلَّ ذَلِكَ لَنَا مَطْوَعًا». مطواع: وسيله‌ی طوع و اطاعت است. به

معناى مطيعاً و مصدر هم معنا کرده‌اند، ولى معناى اول بهتر است.

حضرت از خدا مى‌خواهد که هم حفظ و حراست و هم ستر و پوشش او، هر دو، وسيله‌ى اطاعت و رغبت به سوى او باشد نه وسيله‌ى فساد و عصيان و پرده‌درى بيشتر آدمى.

يعنى در آن جايى مرا مى‌پوشاند و از من حفاظت مى‌کند که اين هر دو، منجر به اصلاح و باعث تحوّل من شود، نه اينکه به تعدّى و جور و جفاى من بيانجامد و باعث سرکشى بيشتر من گردد که او شنونده‌ى همه‌ى خواسته‌ها و نزديک و کنار بندگان و پاسخگوى آنهاست. «أَنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ، قَرِيبٌ مُّجِيبٌ».

خدایا تو حفظ کن و تو بیوشان، نه غير تو.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

دعاى روز پنجشنبه

هدايت و تقوا

قَالَتْ فَاطِمَةُ^(س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْخَمِيسِ:

۱ - «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَىٰ وَالتَّقَىٰ وَالعِفَافَ وَالعَمَلَ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَىٰ»

۲ - «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُوَّتِكَ لِضَعْفِنَا وَمِنْ غِنَاكَ لِفَقْرِنَا وَفَاقْتِنَا، وَمِنْ حِلْمِكَ وَعِلْمِكَ لِجَهْلِنَا»

۳ - «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعِنَّا عَلَى شُكْرِكَ وَذِكْرِكَ وَطَاعَتِكَ وَعِبَادَتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱

فراز اول: هدايت و تقوا

در فراز اول دعا حضرت مى‌گويند من از تو هدايت و تقوى را مى‌خواهم، غنا و عفاف را مى‌خواهم، عمل به آن چه که تو دوست دارى و مى‌پسندى را طالبم.

سؤال اين است که حضرت خواستار هدايت است، در حالى که خداوند خود

۱ - بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۹، به نقل از البلد الامين، كفعمى

عهده‌دار شده و هدایت کرده و فرموده: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ». ^۱ اگر او خلق کرده و آفریده؛ «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ» ^۲ و اگر او تقدیر و اندازه‌گیری نموده؛ «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»، ^۳ او هم هدایت کرده و عهده‌دار شده، اصلاً او شروع کرده و صدا زده و این من هستم که پشت کرده‌ام و بی‌توجهم؛ «إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأُوَلِّي عَنكَ». ^۴

خیلی از کسانی که در مسیر حق قرار می‌گیرند، خیال می‌کنند که خود شروع کرده‌اند و خدا آن‌ها را فراموش و رها کرده، در حالی که این‌طور نیست. همه‌ی عالم گواه بر این است که او شروع کرده و دعوت نموده و آدمی را هدایت کرده؛ که: «لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ»؛ ^۵ اگر تو نبودی که من بیدار نمی‌شدم؛ به قول شاعر:

خواب بودم، سخن عشق تو بیدارم کرد

مست بودم، تشر قهر تو هشیارم کرد

من بی‌مایه کجا و سخن از عشق کجا

لطف بی‌حد تو، گستاخ به این کارم کرد^۶

او دعوت کرده و هدایت نموده و تجلی این دعوت و هدایت نیز در کلام

رسول و اولیای خداست، در اصرار حسین (ع) است. که این‌ها گنج‌ها و عزت‌های

خداوند بر روی زمین‌اند.

مراحل هدایت

این چه هدایتی است که در دعا آمده. آیا سؤال از هدایتی است که او

عهده‌دار شده یا مرحله‌ی دیگری از هدایت است؟

هدایت در یک مرحله با غفلت انسان، با کفر و انکار او همراه است، تو

منکری، ولی او جلوه کرده، تو چشم پوشیده‌ای، ولی او تجلی کرده؛ «تَعَرَّفْتَ

فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ لِأَجْهَلِكَ فِي شَيْءٍ»؛ ^۱ تو در هر چیز جلوه کردی تا من در

هر چیز تو را ببینم و شاهد باشم، این تجلی مستمر اوست. این یک مرحله از

هدایت است.

مرحله‌ی دوم، هدایت در حدّ اسلام و ایمان است. تو مسلم می‌شوی،

برای هدایت‌هایی است، مؤمن می‌شوی، برای هدایت‌های بیشتری است،

این هم یک مرحله از هدایت است.

مرحله‌ی سوم، هدایت در حدّ تقوا و احسان است. «بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ» و

هدایت‌های بین و روشن، از مرحله‌ی تقوا است که شامل انسان می‌شود. و

هُدَايَ بَيِّنٌ بِأَهْدَايَتِهَايَ ابْتِدَائِيَّيَ كَمَا فِي مَرَاهِلِ قَبْلُ بُوَدَّ، بِأَهْمِ تَفَاوُتِ دَارِنَد. دَر

قُرْآنِ آمَدَه: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّن

الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانَ». ^۲

«هُدًى لِّلنَّاسِ» و هدایت‌های بدون بینه، هدایتی است که با ریب و شک

۱- لیل، ۱۲

۲- شعراء، ۲۶

۳- اعلیٰ، ۳

۴- مفاتیح الجنان، دعای افتتاح

۵- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه

۶- شعر از حسان

۱- مفاتیح الجنان، دعای عرفه

۲- بقره، ۱۸۵

من، با كفر و انكار من، همراه است.

ولى «بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ» و هُدَاى بَيِّن، هدايتى است كه با ريب و شك من همراه نباشد و در مرحله‌ى تقوا قرار مى‌گيرد كه: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِيْبٍ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ»؛^۱ آن كتاب، در حالى كه شك و ريبى در آن نباشد، هدايت براى متقنين را خواهد داشت.

نكته‌ى مهم در دعا كه جوابگوى سؤال سابق است، اين است كه حضرت هُدًى و تَقَى را در کنار هم آورده است؛ يعنى حدِّى از تقوا با حدِّى از هدايت همراه است و حضرت خواستار اين هدايتند كه در مرحله‌ى تقوا به آدمى مى‌رسد.

پابرجايى و ثبات اين هدايت هم منوط به اين است كه تو به غيب رو آورى و بيشتر از اين دنيا را طالب باشى و به وحى رو آورى و آن را بخواهى. «هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»^۲ «وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ...»^۳ اُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳.

دلى كه در دنياست و به آن تعلق دارد و آدمى كه به دنيا قانع شد، هر آن چه انجام دهد دنيايى است و به خاطر دنيا، به خاطر رسيدن به عنوان و قدرت و... است، حَقِّش هم باطل است و نمازش هم دنيايى است. از انسان نمى‌خرند و بر نمى‌دارند؛ اما دلى كه از دنيا بيرون رفت و آدمى كه بيش از دنيا

۱- بقره، ۲

۲- بقره، ۳

را طالب بود و به آن قانع نگشت، همه چيزش الهى است، نماز بخواند، غذا بخورد، بخوابد و... اين‌ها را بر مى‌دارند؛ چون تو از دنيا بيرون رفته‌اى و فرزند آن نيستى و همه‌ى معيارها به هم ريخته است؛ «قُلُوْبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَ اَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ»^۱ است.

نقل مى‌كنند مرحوم مروى شبها در مدرسه‌ى مروى مى‌گشته. يكى از شبها مشاهده كرد چراغ حجره‌اى از شب تا صبح روشن است. خوشش آمد، نزديك شد و گفت، تو خوب درس مى‌خوانى كيستى؟ آن شخص گفت من عاشق دختر كدخدا هستم و او گفته كه دخترم را به آخوند و طلبه مى‌دهم. من هم آمده‌ام زودتر درس بخوانم تا دخترش را بگيرم.

ديگرى هم گفته بود، آمده‌ام درس بخوانم تا موقوفه‌اى را كه مى‌دهند، بگيرم.

اين‌ها، نمازشان، روزه‌شان، حَجَّشان، جهادشان، فقه‌شان، دنياست، زن است، ثروت است.

پس هدايت و تقوايى كه حضرت خواستار آن است، يك مرحله‌ى متفاوتى است كه با «بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْقُرْآن»^۲، همراه است و ديگر هيچ ريب و شكى در آن نيست و از مرحله‌ى تقوا است كه اين هدايت‌ها و امكانات را به آدم مى‌دهند.

از مرحله‌ى ايمان به غيب اين حدّ از هدايت شروع مى‌شود و حتّى اقامه‌ى

۱- نهج البلاغه‌ى صبحى صالح، خ ۱۹۳ ۲- بقره ۱۸۵

۳- همان، ۵

صلوة و نماز، بعد از این مرحله است؛ «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ». ^۱ کسی که به دنیا قانع شد و بیش از آن را طالب نبود، نمازگزار نیست و به پاک‌کننده و مقیم صلوة نخواهد بود.

این نکته را بگوییم که نماز دو رابطه دارد. یکی با مصلی و دیگری با دین. ستون دین است و ذکر است برای مصلی. من تا نخواهم خیمه‌ی دیگری به پا کنم، دنبال چنین عمودی نخواهم رفت و اقامه‌ی صلوة نخواهم کرد. اقامه‌ی صلوة، به پاداشتن یک چنین عمودی است و لازم‌ه‌اش این است که آدمی بیش از دنیا را نخواهد و چیز دیگری را طالب و ساختمان دیگری را بنا کرده باشد.

با توجه به این حدّ از هدایت و تقوا که حضرت خواستار آن بودند:

۱- عفاف و پاکی در روابط می‌آید. عفاف تنها به معنای پاکدامنی نیست. پاکی است، پاکی چشم و دست و بطن و فرج و حتی خطورات آدمی، حضورش، حضور پاکی است. آلوده کننده و رنج آور نیست. وقتی رفتار و حالت و لبخند من طوری است که در دلی رنجی می‌آورد و گردی به پا می‌کند، دیگر من عقیف نخواهم بود و محبّ آدم‌ها نیستم و محبوب خدا هم نخواهم بود.

۲- غنا و بی‌نیازی می‌آید. دیگر وقتی گرفتار می‌شوم، به هیچ کس، حتی به زن و فرزندم روی نمی‌آورم، برایم سخت است. این گونه تربیت کرده‌اند که در دعا آمده: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَّنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ

فِيهِنُونِي».^۱

۳- عمل به محبوب و مرضی او در من زنده می‌شود. دیگر خواسته‌های خودم مطرح نیستند و رضایت و خواسته‌ی او مهم است. «وَ الْعَمَلُ بِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى».

فراز دوّم: بهره‌برداری

در فراز دوّم از دعا، سه نکته مطرح است: ضعف و فقر و جهل انسان.

فاطمه^(س) می‌گوید: من از این ضعف و فقر و جهل خودم که به من مربوط هستند می‌خواهم، در قوّت و توانایی تو و در غنا و بی‌نیازی تو و در علم و حلم تو، سهمی داشته باشم.

قوّت حقّ، ضعف انسان را و غنای او، فقر آدمی را و علم و حلم او، این هر دو، جهل را از انسان بر می‌دارد.

آن چه جهل را از بین می‌برد، تنها علم نیست؛ که علم است و حلم. در دعا آمده: «اللَّهُمَّ أَفْسِمَ لِي حِلْمًا يَسُدُّ عَنِّي بَابَ الْجَهْلِ»؛^۲ از تو حلمی را می‌خواهم، نه علمی را، که باب جهل را بر روی من ببندد.

گاهی نمی‌دانم که چاله‌ای وجود دارد ولی با حلم و تأنّی خودم، چاله را پیدا می‌کنم، از طرفی هم گاهی می‌دانم که جلوی پای من چاله‌ای وجود دارد ولی با شتاب و عجله‌ام، گرفتار می‌شوم و در چاله می‌افتم.

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه
۲- مفاتیح الجنان - اعمال شب ۲۱ ماه رمضان.

آن چه آدمی را به این قوت و غنا و حلم و علم حق پیوند می‌زند، و انسان به آن راهی پیدا می‌کند، همین طلب و اقدام و سعی اوست که در دعای حضرت آمده و می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُوَّتِكَ لِضَعْفِنَا».

اگر در مقام طلب و خواستار نصرت و یاری او نباشیم و در هنگام زلزال‌ها و لغزش‌ها و لرزش‌ها، طالب نصر او نباشیم و «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ» را نخواهیم، به قرب و نصر او هم نخواهیم رسید؛ که: «زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ».^۱

فراز سوّم: شرط بهره‌برداری

اینکه من از قوت حق بهره بگیرم و از غنا و حلم و علم او بخواهم، لازمه‌اش این است که سعی و اقدامی کرده باشم، طلب و تضرعی را داشته باشم و لذا در فراز آخر از دعا بعد از صلوات بر محمد و آل محمد، درخواست کمک و طلب عون از حق به میان می‌آید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعِنَّا عَلَى شُكْرِكَ وَ ذِكْرِكَ وَ طَاعَتِكَ وَ عِبَادَتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ که شکر و ذکر و طاعت و عبادت تو، همه عون و کمک تو را می‌خواهند و این راه‌ها را باید با طلب و تضرع پیمود و به دست آورد.

یک جریان طبیعی در انسان وجود دارد که با هدایت‌هایی که برایش می‌آید. معارفی در او ایجاد می‌گردد و این معرفت و آگاهی محتاج ذکر است،

بذری که در دل تو آمده اگر همراه ذکر نشود، باری نخواهد آورد و این ذکر، هم ذکر نعمت‌ها است و هم ذکر اولیاء خدا و هم ذکر و به یاد آوردن بلاها و گرفتاری‌ها است. خود قرآن ذکر است. رسول ذکر است. مؤمنین ذکرند. همه‌ی اینها می‌توانند ذکر باشند.

این معرفت و ذکر، به عهد و پیمانی تبدیل می‌شود و این عهد، به عمل و عمل، به عبادت یا عبودیت و عبودیت، به یقین و یقین هم به شهود منتهی می‌شود، این سیر تحوّل انسان است و برای پیمودن این مسیر، حضرت خواستار کمک و عون خداوند هستند.

می‌گوید: ما را کمک کن. با چه چیزی؟ وسایل عون چیست؟

با هدایت‌هایی که می‌کنی، با تعلیمی که می‌دهی با ذکر و یادآوری‌هایی که می‌کنی، با بلایی که می‌دهی، با بکاء و تضرعی که وجود دارد، با آن چه که صالحین را کمک می‌کنی؛ «اعننی بالیکاء علی نفسی»،^۱ «اعننی علی نفسی بما تُعین به الصالحین علی انفسهم».^۲

پس بکاء و تضرع، عون توست، بلاها و گرفتاری‌ها، عون تو هستند، ذکر اولیای خدا، عون تو هستند؛ که: «فَادْكُرْ عِبَادَنَا أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»؛^۳ به یاد آوردن اولیای خدا که صاحبان چشم و دست بودند، کمکی است از ناحیه‌ی او، حتی اگر چشم‌های آن‌ها را با تیر زدند و دست‌های آن‌ها را بریدند، این‌ها

۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ۲ - همان

۳ - ص، ۴۵

صاحبان يد هستند و باب الحوائج اند و ذکر آنها در انسان تحوّل ايجاد مى کند و اينها هستند که به مقام وفا رسيدند؛ که ذکر عباس، دل را زنده مى کند.

خدایا! به حقّ حسين و غربت او و به حقّ حسين و تنهائی او و به حقّ محبتی که او به اصحابش داشته و به حقّ توجهی که او به ما داشته، ما را سزاوار محبت و توجه اولیای خودت قرار بده.

از ما لطف و عنایتت را دریغ نکن و ما را به بدی هامان مؤاخذه نفرما.

آمین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

«الهی لا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»^۱.

دعاى روز جمعه

خواستهها

قَالَتْ فَاطِمَةُ^(س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ:

۱ - «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَقْرَبِ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ وَ أَوْجِهْ مِنْ تَوَجَّهَ إِلَيْكَ وَ

أَنْجِحْ مَنْ سَأَلَكَ وَ تَضَرَّعَ إِلَيْكَ».

۲ - «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ كَانَتْ يَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يَلْقَاكَ وَ لَا تُمِتْنَا

إِلَّا عَلَى رِضَاكَ».

۳ - «اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ أَخْلَصَ لَكَ بِعَمَلِهِ وَ أَحْبَبَكَ فِي جَمِيعِ خَلْقِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

۴ - «وَ اغْفِرْ لَنَا مَغْفِرَةً جَزْمًا حَتْمًا لِأَنْتَ تَرِفُ بَعْدَهَا ذَنْبًا وَ لَا نَكْتَسِبُ خَطِيئَةً وَ

لَا إِثْمًا».

۵ - «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً نَامِيَةً دَائِمَةً زَاكِيَةً مُسْتَابِعَةً

مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

۱ - بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۹، به نقل از البلد الامين، كفعمی

حضرت در قسمت اوّل دعا خواستار قرب و وجاهت و نجح و بهره‌مندی و دستیابی به خواسته‌ها است.

در قسمت دوّم خواستار رؤیت و لقاء و رضایت پروردگار

در قسمت سوّم خواستار اخلاص و محبت نسبت به همه‌ی مخلوقات و

در قسمت چهارم با تمامی خواسته‌ها، طالب غفران و مغفرت حقّ

و در نهایت هم طالب صلوات بر محمّد و آل محمّد هستند.

قرب و وجاهت و نجح

مطلوب اوّل قرب و وجاهت و نجح و بهره‌مندی است.

حضرت می‌گویند: من را از کسانی قرار بده که از همه به تو نزدیک ترند و

از همه در نزد تو آبرودارتر. و از کسانی قرار بده که از همه به خواسته‌هایش در

نزد تو دست یافته‌تر و بهره‌مندتر است.

سؤال این است که این همه از قرب و وجاهت و نجح برای چه کسی

است؟ و عامل این همه چیست؟

قرب حقّ برای کسانی است که دو سبقت را دارند: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛^۱ یکی سبقت در نیت و دیگری سبقت در عمل.

سبقت در نیت: یعنی آن چه که انسان، عمل را به خاطر آن انجام می‌دهد و

باعث می‌شود تا به سوی عمل شتاب کند و سبقت بگیرد، گاهی دنیا و گاهی بهشت و گاهی هم خدا و عنایت‌های اوست.

سبقت در عمل: اگر کاری را از من خواستند منتظر این نباشم که دیگری

انجام دهد و قبل از اینکه دیگری انجام دهد من به سوی آن بشتابم و سبقت

بگیرم.

«اسْتَيْقُوا الْخَيْرَاتِ»؛^۱ یعنی اینکه تو جلودار باشی و مقدّم. گاهی من از

وجود گنجی مطلع می‌شوم و زود حرکت می‌کنم و خودم را به آن می‌رسانم تا

دیگران متوجه نشوند و آن را بر ندارند؛ ولی زمانی که تکلیفی می‌آید. منتظرم

که ببینم چه کسی آن را انجام می‌دهد. و به همان اندازه که تعلل و کوتاهی

می‌کنم به همان اندازه هم محروم می‌شوم.

استجابت دعوت خدا و رسول غیر از اجابت است؛ که آمده: «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ

لِلرُّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ».^۲ استجابت؛ یعنی اینکه بخواهی که خواسته‌ای

را برآورده کنی و منتظر باشی و جلودار. گاهی می‌گویی این کار را بکن،

می‌گویم چشم؛ این اجابت است. و یک وقت از من می‌خواهی چیزی را برایت

برآورده کنم، این استجابت است.

وجاهت مختصّ کسانی است که هم محبوبیت دارند و هم تواضع.

کسی را که دوست نداری و نزد تو محبوبیتی نیافته، برایش تره هم خرد

نمی‌کنی. و به اندازه‌ای هم که محبوب تو باشد و جاهتیش بیشتر می‌شود. مؤمن و متقی و محسن، محبوب خداوندند که: «اللَّهُ يُحِبُّ الْمُؤْمِنِينَ»، «يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»،^۱ «يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».^۲ این مجموعه‌ی محبت‌ها است. و محبت نتیجه‌ی تبعیت از او است که: «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ».^۳ و نتیجه‌ی این است که تو تابع باشی و پیرو و منتظر مزد هم نباشی.

آن‌چه ایاز را در دل، محمود جای می‌داد و بزرگ می‌کرد، این بود که وقتی هدایایش را پخش کرد و درهم و دینار و اشرفی‌ها را می‌ریخت، همه مشغول جمع آوری آن‌ها بودند و تنها کسی که از پشت سر محمود می‌تاخت و اسب می‌دوانید و لحظه‌ای هم متوقف نشد، ایاز بود. و از دوست به غیر او مشغول نشد.

محبوبیت برای کسی است که بکوشد و کوتاهی هم نکند و خودش را هم بدهکار بداند.

وجاهت، تواضع می‌خواهد. به حضرت موسی خطاب شد که می‌دانی چرا من تو را از بین همه‌ی خلائق، انتخاب کرده‌ام؟ به خاطر این که در میان همه‌ی چهره‌ها گشتم و در میان همه‌ی مخلوقات بررسی کردم و کسی را متواضع‌تر از تو نیافتم.

نجاح و بهره‌مندی برای کسی است که دو خصلت را دارد و این نکته هم، در دعای حضرت آمده است که: «مِنْ أَنْجَحِ مَنْ سَأَلَكَ وَ تَضَرَّعَ إِلَيْكَ»، هم سائل باشد و هم متضرع.

تا نخواهی نمی‌دهند: زیرا اگر طالب نباشی آن چه را که به تو می‌دهند به کار نخواهی گرفت و تا متضرع نباشی به آن چه که به دست می‌آوری، مغرور خواهی شد و انتسابش را به او فراموش می‌کنی؛ چون آدمی غافل است و گرفتار.

رؤیت و لقاء و رضایت حق

مطلوب دوّم حضرت، که نتیجه‌ی خواسته‌ی قبلی است، رؤیت و لقاء و رضایت حق است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ كَانَتْ يَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يَلْقَاكَ وَ لَا تَمْتِنَا إِلَّا عَلَى رِضَاكَ».

می‌گوید: خدایا! من محجوب از رؤیت تو نباشم. مرا از کسانی قرار بده که گویا تو را می‌بینند تا روزی که تو را دیدار می‌کند و ما را جز بر محبت و رضایت خود نمیران. مرگ و ممات ما بر رضایت تو باشد.

در سوره‌ی مطففین آمده است: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَخْجُونَ»؛^۱ که در روز قیامت آدمی محجوب و محروم از دیدار و رؤیت ذات احدیت است. چه وقت انسان محجوب می‌شود؟ زمانی که به غیر او توجه کند و با غیر او

۲ - بقره، ۱۹۵

۱ - آل عمران، ۷۶

۳ - آل عمران، ۳۱

۱ - مطففین، ۱۵

مأنوس شود و وقتی که به غیر او چشم بدوزد و از غیر او بخواهد.

می‌گوید: از کسانی باشم که تو را می‌بیند تا روزی که به دیدار و لقاء تو واصل شوم.

پس از طلب رؤیت و اینکه مرا محبوب نسازی، طالب دیدار و لقاء حق است. این دیدار مخصوص چه کسانی است؟

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ».^۱ دیدار و لقاء او برای کسانی است که کادح باشند، زحمت می‌کشند و بار برمی‌دارند. لقاء، کدح و زحمت می‌خواهد. بار برداشتن می‌خواهد.

می‌گوید: ما را جز بر رضای خودت نمیران؛ «لَا تُمِتُّنَا إِلَّا عَلَىٰ رِضَاكَ».

رضایت او از کیست؟ «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ».^۲ رضایت، خشیت می‌خواهد و خشیت؛ یعنی اینکه تو نسبت به آن چه که کرده‌ای و انجام داده‌ای، مغرور نباشی و خوف را داشته باشی.

آنهایی که از جام ولای او نوشیدند و مست عشق او شدند و از او بهره گرفتند، اگر تمامی هستی‌شان را در راه او بگذارند و تمامی امکانشان را برای او خرج کنند، نه مزدی می‌خواهند و نه سپاس و صاحب دو خوف هستند: یکی خوف از اینکه کارشان مطابق توانشان نبوده و دیگر اینکه اگر مطابق توانشان هم بوده ولی به اندازه و در خور محبوبشان نبوده؛ که: «يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ»

۱ - انشقاق، ۶ - ۲ - بینه، ۸

مُسْتَطِيرًا...»،^۱ «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا...»^۲

اخلاص و محبت

مطلوب سوّم حضرت، اخلاص است و محبت او در تمامی خلقش و نسبت به همه‌ی مخلوقاتش.

تعبیری که در دعا وارد شده: «أَخْلَصَ لَكَ بِعَمَلِهِ» است، نه «أَخْلَصَ لَكَ عَمَلَهُ». نمی‌گوید عملش را برای تو خالص کرد، می‌گوید با عملش، اخلاص را به دست آورده و این تعبیر، هم اخلاص در نیت را شامل می‌شود و هم اخلاص در عمل و هم اخلاص در دین را. در صورتی که تعبیر «أَخْلَصَ لَكَ عَمَلَهُ»، تنها اخلاص در عمل را می‌رساند.

اخلاص در نیت: یعنی فقط به خاطر او قدم برداشته باشی، نه غیر او.

اخلاص در عمل: یعنی همه‌ی عمل را برای او بیاورد و شرکی را در عمل نداشته باشد.

اخلاص در دین: یعنی التقاط نباشد. ایمان به بعض و کفر به بعض نباشد. «أَحْبَبَكَ فِي جَمِيعِ خَلْقِكَ»؛ یعنی مرا از کسانی قرار بده که تو را دوست دارد و این محبتی باشد که گسترده و فراگیر است و همه‌ی خلق را در برمی‌گیرد. از آدم‌ها گرفته تا اشیاء، همه محبوب من باشند و برای آن‌ها قدم بردارم که:

۱ - انسان، ۷

۲ - همان، ۱۰

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.^۱
و تجلی این محبت در اولیای خداست؛ که اباعبدالله^(ع) عشق همه را دارد،
حتی عشق دشمنانی که بر او شمشیر می‌کشند و نیزه می‌اندازند، محبت آن‌ها
است. می‌خواهد آن‌ها را متحوّل کند.

بزرگی در کنار قبر حضرت سید الشهداء، ایشان را به پهلوی شکسته‌ی
مادرشان قسم می‌داد، که مبادا شفاعت شمر را بکنی! این حسین است و این
همه عشق! و این هم قساوت ما که صدای عشق اولیای خدا را نشنیدیم و بر
نصرت و یاری آن‌ها که نجات خودمان در آن است، همّت نگماردیم و
بی‌تفاوت و ظالمانه از کنارش گذشتیم.

این عشق حسین است و عاشقانه‌ترین ترانه که به ابن سعد می‌گوید با من
بیا، این‌ها حجت‌های خدا بر روی زمین هستند و ما را صدا می‌زنند و سال‌ها
است که منتظرمان هستند و آن‌چه به یادگار می‌ماند همین صدای عشق
است:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند^۲

محبت: آن تحولی است که در نگاه و دل و عمل آدمی می‌آید به حدی که
حتی نمی‌تواند ببیند یک دانه‌ی گندم از بین می‌رود تا چه رسد به اینکه شاهد
از دست رفتن آدم‌ها باشد. محبتی است که نه تنها به آدم‌ها بلکه به همه‌ی

اشیاء و مخلوقات او دارد. اینقدر گسترده است. این از یک طرف و از طرفی
محبت به این نیست که هنگام تزاخم، من به پرستو و گل و گیاهم فکر کنم،
در حالی که روح‌های بزرگی مبتلا به هزاران گرفتاری هستند. مثل حجاج
نباشیم که با سوسک خود ور برویم و دستمان را به هیچ کس ندهیم؛ حتی به
کسی که آمده تا بیعت کند؛ گرچه او سزاوار آن بی‌اعتنایی هم باشد.

به این نیست که هر چه زن و فرزند خواستند، انجام دهم و یا انیکه
بخواهم تا برایم چای بیاورند و غذا درست کنند، خیر، به این است که من
آن‌ها را متحوّل سازم حتی اگر از من فارغ شوند و مشغول کار دیگری گردند، تا
وقتی که فریاد غربت اولیای خدا را شنیدند و یا مظلومیت مسلمانی را دیدند،
بی‌تفاوت نگذرند و حتی متوقع نباشم که به من بپردازند و برایم چای و قند
بیاورند.

کاری کنیم که فرزندانمان، تمام لحظه‌ها و روزهایشان برای آن چه که به
خاطر آن آفریده شده‌اند و فردا از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، نه به خاطر
تمایلات و خواسته‌های ما، پُر شود؛ که: «وَ اکْفِنَا مَا یَشْغَلُنَا الْاِهْتِمَامُ بِهِ وَ
اسْتَعْمَلُنَا بِمَا تَسْأَلُنَا عَدَاً عَنْهُ وَ اسْتَفْرِغْ اَیَّامَنَا فِیْمَا خَلَقْتَنَا لَهُ»،^۱ حاکمی این
معناست.

اگر برای آن‌ها کاری می‌کنیم و کفش و کلاه می‌خریم با این دید و
توجه باشد والاّ همه‌اش عادت است و غریزه، محبت نیست، نه محبت به

آن‌ها است و نه محبت به خودمان و نه محبت به خلق خدا.

غفران و مغفرت

مطلوب چهارم حضرت، غفران و مغفرت اوست.

بعد از صلوات بر محمد و آل محمد و با توجه به این همه از قرب و جاهت و نجاح و رؤیت و لقاء و رضایت و اخلاص و محبت که خواستارش بودند و طالب آنها، با این همه، طالب غفرانند، آن هم غفران و مغفرتی که دو خصوصیت دارد جزمیت و حتمیت.

جازم است و معلق به چیزی نمی‌باشد، محتوم است و بعدش نه ذنبی

است و نه اثمی و نه خطیئه‌ای و این سه هم با هم تفاوت دارند.

نکته‌ی اساسی که در این قسمت از دعا مطرح است اینکه: آدمی در هر حدّ از سلوکش ذنبی دارد. از ولّی گرفته تا وصّی و غیره، هر کدام نسبت به ذات احدیت مقصّرند. و این تقصیر شوخی نیست. چرا که این حضرت سجّاد^(ع) است که استغفار می‌کند و می‌گوید: «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ»؛^۱ از هر

لذتی که غیر ذکر و یاد تو بوده و مرا از تو غافل نموده استغفار می‌کنم،

ز بود مستعار استغفر الله ز هرچه غیر یار استغفر الله

این‌ها استغفارهایی که مطرح است ولو هیچ ذنبی شکل نگرفته باشد؛

محدود به یک رتبه و حد نمی‌باشد و هر حدّی از سلوک را در بر می‌گیرد.

صلوات

با این توجه، در نهایت باز هم به صلوات بر محمد و آل محمد می‌رسیم که روز جمعه روز صلوات بر محمد و آل محمد است، آن هم با شش خصوصیت: نامیه باشد: درودی باشد که خود به خود زیادتی پیدا کند.

دائم باشد: تداوم داشته باشد. غفلتی آن را از دست ما نگیرد.

زاکیه باشد: رشد کند، گسترش پیدا کند، نموّ در یک مرحله است یعنی اینکه چیزی خودش رشد کند، زکات در مرحله‌ی بعدی است. تکثر و ازدیاد و رشد بیشتر یک چیز است.

متتابع باشد: پیایی باشد، منقطع نباشد.

متواصله باشد: در پیایی بودنش؛ فاصله‌هایش زیاد نباشد و به هم وصل و نزدیک باشد.

متراذفه باشد.

حضرت بر محمد و آلش درود می‌فرستد و نموّ و رشد و زیادتی‌اش را طالب است که این هدایت‌ها از این منبع برخاسته و این رسول عزیز است، که جهد کرده و در آن ظلمت عربستان کوشیده تا امروز که نور کلام و بیان او، حجّت را بر ما تمام کرده و هیچ جای شک و شبهه‌ای را باقی نگذاشته.

خدایا! به حق محمد و آل محمد، به حق خودت، و به حق دل‌های شکسته، بر ضعف ما و بر این دل‌های مرده‌ی ما تو عنایتی کن و بر ما آن چه

۱ - مفاتیح الجنان، مناجات خمسہ عشر، مناجات الذاکرین

را که نمى دانيم و آن چه را که مى خواهيم و آن چه را که تو به آن آگاه تر هستى، ببخش. ما را يك لحظه به خودمان واگذار مکن.

آمين يا رب العالمين

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست محصولات فرهنگی انتشارات لیلة القدر آثار مکتوب استاد علی صفایی حائری

روش‌ها:

۱. مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی اسلام.
۲. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دوره قبل و بعد از بلوغ.
۳. روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن.
۴. روش نقد (جلد اول): روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها.
۵. روش نقد (جلد دوم): روش نقد مکتب‌ها: آزادی.
۶. روش نقد (جلد سوم): روش نقد مکتب‌ها: آگاهی و عرفان.
۷. روش نقد (جلد چهارم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، مارکسیسم.
۸. روش نقد (جلد پنجم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم.
۹. روش برداشت از نهج البلاغه: ضرورت آشنایی با نهج البلاغه، روش برداشت از سنت.
۱۰. تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت، عوامل تربیت.
۱۱. خط انتقال معارف: روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها.

اعتقادی کلامی:

۱۲. نامه‌های بلوغ: پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران‌های انتخاب و معیارها.
۱۳. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۱۴. اندیشه من: تحلیل و بررسی سه مذهب عاطفی، سنتی و اصیل.
۱۵. حیات برتر: معاد از منظر قرآن.
۱۶. نقدی بر هرمنوتیک: نقدی بر کتاب‌های (فلسفه دین) نوشته هاسپرز و (خدا در فلسفه) ترجمه خرماشاهی و (کتاب و سنت) نوشته مجتهد شبستری.
۱۷. از وحدت تا جدایی: درآمدی بر نقد آرا و اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش.

دیداری تازه با قرآن:

۱۸. رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (نگرشی بر سوره عصر).
۱۹. صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (نگرشی بر سوره حمد).

تفسیر قرآن:

۲۰. تطهیر با جاری قرآن (جلد اول): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت و...
۲۱. تطهیر با جاری قرآن (جلد دوم): تفسیر سوره بقره.
۲۲. تطهیر با جاری قرآن (جلد سوم): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...
۲۳. تفسیر سوره قدر: شناخت قدر آدمی، طرح و برنامه‌ریزی با توجه به نعمت‌ها و...
۲۴. تفسیر سوره توحید: طرح و تنظیم و تحلیل سؤال در رابطه با شناخت خدا، بررسی راه‌های قرآن و راه‌های دیگر.
۲۵. تفسیر سوره کوثر: نسبت موقعیت و موضع‌گیری، موفقیت و پیروزی.

امامت و ولایت:

۲۶. غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول (ص).
۲۷. تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

نهج البلاغه:

۲۸. حکمت: توضیح کلام علی (ع) در شناخت قدر انسان (خطبه ۱۶ نهج البلاغه).
۲۹. روزگار ستمگر: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.

عاشورا:

۳۰. عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه حرکت امام حسین (ع).
۳۱. وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا و...
۳۲. چهل حدیث از امام حسین (ع): ترجمه و تفسیر چهل حدیث از اباعبدالله (ع).
۳۳. مروی بر زیارت عاشورا: بررسی ارتباط فرازهای زیارت عاشورا.
۳۴. ذکر مصیبت ثارالله: جایگاه مصیبت و بیان مصائب امام حسین (ع).

اجتماعی:

۳۵. بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، برده‌داری و...

۳۶. نگاهی به تاریخ معاصر ایران: نقد موفقیت و عدم موفقیت دولت‌ها در ایران از قاجار تا پهلوی.

۳۷. پاسخ به پیام نهضت آزادی: نقد و بررسی موازین نهضت آزادی.

۳۸. روابط متکامل زن و مرد: مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی.

حکومت دینی:

۳۹. از معرفت دینی تا حکومت دینی: سیر تشکیل حکومت دینی از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی.

۴۰. مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم (ع).

۴۱. اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌های دینی و غیر دینی.

درس‌هایی از انقلاب:

۴۲. دفتر اول: انتظار: بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل.

۴۳. دفتر دوم: تقیه: مفهوم، اهداف، ابعاد، آثار، فقه، موارد، احکام.

۴۴. دفتر سوم: قیام: مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع.

اخلاق و سلوک:

۴۵. نظام اخلاقی اسلام: جایگاه نظام اخلاقی اسلام و تفاوت آن با نظام‌های اخلاقی دیگر.

۴۶. اخبات: آنچه انسان را به رحمت حق واصل می‌کند.

۴۷. فوز سالک: مبانی و مراحل و اهداف سلوک.

مسائل اسلامی:

۴۸. حقیقت حج: تحلیلی از مناسک حج.

۴۹. فقر و انفاق: دیدگاه اسلام نسبت به فقر و انفاق.

دعا:

۵۰. بشنو از نی: مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی.

۵۱. روزهای فاطمه (س): شرح خطبه فدک حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه.

۵۲. دعاهای روزانه حضرت زهرا (س): شرح دعاهای روزانه حضرت زهرا (س).

حوزه:

۵۳. استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس حوزوی.

۵۴. استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): جریان هنر در هنرمند و تاریخ، نظریه‌ها و...

۵۵. درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه جایگاه فقه و شئون فقیه.

۵۶. روحانیت و حوزه: رکود فقه، مشکلات و راهکارها.

هنر و ادبیات:

۵۷. ذهنیت و زاویه دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی: نقد رمان‌های سووشون،

کلیدر، رازهای سرزمین من و...

۵۸. با او نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم،

آرامش، تابوت و...

یادها و خاطره‌ها:

۵۹. یادنامه: زندگی نامه، وصیت نامه و فهرست توصیفی آثار مرحوم صفایی.

۶۰. آیه‌های سبز: داستان‌های تربیتی برگرفته از کتاب‌های استاد.

نرم افزارهای صوتی

۱. شناخت: روش شناخت هستی و انسان و روش نقد شناخت‌ها.
۲. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۳. تعلیم و تربیت: سرمایه‌های انسان، تربیت انسان قبل و بعد از بلوغ، تولد و تولید...
۴. سیر و سلوک: فوز سالک، اخبات، عرفان.
۵. رشد و انحطاط: عوامل رشد و انحطاط و رکود و درمان آن در انسان.
۶. قرآن: روش برداشت از قرآن، تفسیر سوره‌های زمر، توحید و کوثر و...
۷. نهج البلاغه و روایات: شرح خطبه‌های امام علی (ع)، کیفیت مطرح کردن احادیث و...
۸. دعا و مناجات: شرح و تفسیر دعا‌های عرفه، کمیل، ابوحمره ثمالی، خمسة عشر و...
۹. تاریخ: روش تحقیق در تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ اسلام و...
۱۰. مدیریت و سازماندهی: سازماندهی و تشکل و مدیریت اسلامی.
۱۱. اصول حاکم بر حرکت اباعبدالله (ع): روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس و اصناف مردم (شرح خطبه ۳۲)، محرم و رمضان ۷۴ ه.ش.
۱۲. امام حسین (ع) و عاشورا: همراه با حسین (ع)، تصویری از شب عاشورا، زیارت عاشورا.
۱۳. ذکر مصیبت حسین (ع): روضه‌های شب‌های محرم.
۱۴. اضطرار به حجت: انتظار از حجت، انتظار برای حجت، بلا و تمحیص و... (محرم و رمضان ۱۳۷۳ ه.ش).
۱۵. احیای امر: ضرورت، مبانی، عوامل و آثار زنده کردن امر اهل بیت (محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه.ش).
۱۶. ولایت و امامت: امامت، محبت ائمه اطهار، ولایت فقیه و...
۱۷. حکومت دینی: بررسی مبانی، طرح‌ها و شبهات حکومت دینی، آسیب‌شناسی و درمان (محرم و رمضان ۱۳۷۵ ه.ش).

۱۸. اهداف حکومت دینی: به انضمام بحث تبلیغ و خط انتقال معارف (محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه.ش).

۱۹. مشکلات حکومت دینی: بررسی مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س) و خطبه فدک، بیانات اباعبدالله (ع) از مدینه تا کربلا. (محرم ۱۳۸۷ ه.ش).

۲۰. نقد و بررسی: حجاب، فقر، انفاق، فرهنگ، مالکیت.

۲۱. درس و بحث: صرف، منطوق، اصول، و...

نرم افزارهای تصویری

۱. مبانی تفسیر: بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن.
۲. روابط متکامل زن و مرد: ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد.
۳. جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آنها.
۴. ضرورت بعثت: رسالت، زمینه، اهداف و روش کار رسول (ص).
۵. روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.
۶. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره قبل و بعد از بلوغ. (سخنرانی در تالار وحدت، سال ۱۳۶۰).
۷. عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها.
۸. عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال.
۹. عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل.
۱۰. مشکلات حکومت دینی: مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا و شرح خطبه آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات اباعبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا.
۱۱. عصر انتظار: سرّ احتیاج به خدا و اضطرار به حجت در نگاه انسان امروز.
۱۲. وداع صفایی: مراسم تشییع و تدفین استاد.

آثار دیگر نویسندگان

۱. علی و جاری حکمت (جلد ۱ و ۲): هرکدام دربرگیرنده شرحی بر چهل حکمت از نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۲. علی و استمرار انسان: شرحی بر نامه ۳۱ نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۳. انسان جاری: (حدیث رویش و بالندگی انسان)، به قلم سید مسعود پور سید آقای.
۴. دین و نظام سازی: (در اندیشه استاد علی صفایی حائری)، به قلم سید مسعود پور سید آقای.
۵. مشهور آسمان: مجموعه خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به کوشش عزیز الله حیدری.
۶. اندیشه‌های پنهان: (رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان)، به قلم علاءالدین اسکندری.
۷. رد پای نور: خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به روایت سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی.
۸. رندان بلاکش: مقایسه و تطبیق عرفان حافظ و علی صفایی حائری، به قلم سید مجید سلیمان پناه.
۹. علم و دین: جهت یابی علوم از وحی، به ضمیمه بحثی در رابطه با تجربه دینی. (متن دو سخنرانی دکتر رضا حاجی ابراهیم در سالگرد استاد صفایی).
۱۰. بینش‌های قرآنی: برداشت‌های استاد صفایی از قرآن، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۱۱. تا چشمه صاف: نگرشی بر مکتب تفسیری استاد صفایی، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.

نشانی پستی مؤسسه تحقیقاتی - فرهنگ‌ی لیلۃ القدر

قم: خیابان طالقانی (نرسیده به سه راه بازار) / کوچه ۸۷ / کوچه شهید

حبیبی (شماره ۱۳) / پلاک ۱۹ - صندوق پستی: ۳۸۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن‌های مرکز پخش:

۰۲۵۱ - ۷۷۱۲۳۲۸

۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۱۷۳۷۸

WEBSITE: www.einsad.ir

EMAIL: info@einsad.ir

انتشارات لیلۃ القدر در سراسر کشور نماینده فعال می‌پذیرد